

دبیر کمیته کردستان محمد آسگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

تلفن تماس با ما
Tel: 0046720077654

www.iskraa.net

ایسکرا

ضمیمه ۶۷۰

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

چهارشنبه ها منتشر میشود

۲۴ فروردین ۱۳۹۲، ۱۳ آوریل ۲۰۱۳

سردبیر عبدل کلپریان

کمونیسم کارگری و جهان امروز (۲) نگاهی به تحولات جهان امروز

صفحه ۸



محمد آسگران

منصور حکمت ارائه کرده است، نگرش نیست. قضیه برعکس است. بعنوان گنجینه مهمی برای کل جنبش کمونیستی قابل دسترس و قابل استفاده است. منتهی بطور واقعی دنیا تحولاتی را از سرگذرانده است. اتفاقاتی افتاده است. جامعه و ما هم از يك دوره هایی عبور کرده ایم. وارد دوره معینی شده ایم. این دوره معین خصوصیات و ویژگیهای خاص خودش را دارد. کمونیستها در هر دوره ای بر اساس نیازهای آن دوره و شناخت و تحلیل و راه حلشان بر اساس واقعیات و عینیات آن دوره تعیین میشود. اینها چیزهای جامد و ثابتی نیستند. به همین دلیل اگر خود منصور حکمت هم بود حتما پاسخهای خودش را به نیازهای این دوره میداد. من نمیدانم اگر منصور حکمت بود چی میگفت این را فقط از لحاظ متد دارم میگویم. اما ما موظف هستیم که پاسخ خودمان را به این نیازها بدهیم. قاعدتا و منطقا اگر منصور حکمت هم بود، باید يك بحث هایی را میکرد و جواب مشکلات این دوره را میداد و باید راه حل هایی مطرح میکرد. زیرا خود حزب و تغییر حزب و منطق کردن پاسخهای حزب با نیازهای هر دوره همیشه موضوع کار منصور حکمت بود. ما هم امروز داریم همان کار را میکنیم. این بحث تلاشی در این جهت است. به این معنا میخواهم بگویم که طرح اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری منشا و مبنای این بحث و

نگرش نیست. قضیه برعکس است. طرح اتحاد این نیروها یکی از استنتاجات معین این بحث است. امروز کمونیسم کارگری به نیازهای این دوره جنبش کمونیستی، يك جور دیگری باید باشد فراتر از آنچه که تا کنون گفته ایم. اگر این اتفاقی که ما تلاش میکنیم عملی بشود یعنی نیروهای کمونیسم کارگری متحد هم بشوند و این نیروها زیر يك سقف و زیر يك چتر جمع بشوند و در يك حزب فعالیت کنند، معلوم است که هدف ما از طرح آن این است که این نیروها متحدانه و قدرتمندتر وارد مبارزه سیاسی با دشمنان طبقاتیشان بشوند. اما اگر به هر دلیلی این اتفاق نیافتد باز هم این سیاست برای خود حزب کمونیست کارگری معنی اویژکتیو و مهمی دارد. باید براساس این سیاست تحولاتی را در حزب ایجاد کرد. لازم است خود حزب تغییراتی بکند. این تغییرات مورد نظر من محدود به يك عرصه هم نیست. تغییر در نگرش، ادبیات، فرهنگ سیاسی، روش کار و یا آن چیزی که مربوط به سبک کار کمونیستها در این دوره است، تبلیغات و نحوه سازماندهی و ... همه اینها بنظر من باید متحول بشود. این بحث اگر درست جا بیافتد تحت تاثیر آن حزب دچار تغییراتی جدی میشود و تحولاتی

صفحه ۲

کمونیسم کارگری و جهان امروز (۱) نکاتی در مورد اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری

این متن بر اساس گفتگوی ویدئوی نسان نودینیان با محمد آسگران تنظیم شده است. نکاتی در جهت تکمیل و تفهیم بحث به متن اضافه شده است.

نسان نودینیان: گفتگوی این بار در ارتباط با موضوع سمیناری است که ۱۷ نوامبر در شهر استکهلم تحت عنوان سمینار اتحادنیروهای کمونیسم کارگری برگزار شد. این سمینار از طریق سایتها بویژه سایت های روزنه و مبارزان کمونیست و سایتهای دیگر قابل دسترس است. احتمالا مخاطبین این مصاحبه هم مباحث این سمینار را دیده و شنیده اند. باتوجه به همه اینها ضروری است که به مبنای سیاسی و ضرورت اجتماعی این بحث (اتحادنیروهای کمونیسم کارگری) بپردازیم. چون اساسا برداشت از سمینار اینطور بوده است که حمیدتقوایی تلاش میکند احزابی و نیروهایی که تحت نام کمونیسم کارگری فعالیت میکنند، را متحد کند و اتحادی بین این نیروها ایجاد بکند. در صورتی که اتحاد این نیروها فقط يك گوشه کوچک از این بحث میتواند باشد. اصل بحث بسیار فراتر از اتحاد این نیروها است. امروز در قرن بیست و یکم و بعد از انقلابهای عربی و اتفاقاتی که در سطح دنیا دارد می افتد این بحث و رویکرد تازه جایگاه ویژه تری دارد. شما در سمینار رفیق حمید تقوایی در استکهلم بودید و صحبت کردید. يك

تصویر کلی از خود سمینار برای ما و مخاطبین این مصاحبه بیان کنید.

محمد آسگران: از شما ممنوم که چنین شرایطی را فراهم کردید، با هم گفتگویی بکنیم و با علاقمندان هم وارد بحث بشویم. تا آنجایی که به موضوع سمینار مربوط میشود خوب طبعاً حمید تقوایی ارائه دهنده آن سمینار بود و مبنای سیاسی، ضرورت و امکان پذیری این حرکت را در خطوط کلی توضیح داد. طبعاً در سمینار اینقدر فرصت نبود که همه متد این بحث و نحوه نگرش به این دوره را مفصل توضیح بدهد. به همین دلیل ما باید به مناسبتهای مختلف جوانب و زوایای مختلف این بحث و یا بهتر بگویم این رویکرد را بیشتر توضیح بدهیم. منتهی علاقمندانی که آنجا بودند و فرصت کردند سخنرانی کنند هر کدام برداشت و نگرش خود از این مباحث را توضیح دادند. من هم همچنان که شما گفتید نکاتی که بنظم درست بود را گفتم. ولی اسم این سمینار یعنی "اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری" با مضمون و وسعت و هدف کلی بحث زیاد منطبق نبود. چون خود این سیاست بحثی بسیار فراتر از اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری است. یعنی اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری يك پازل و در واقع يك گوشه کوچک اما مهم از این بحث است. این بحث و رویکرد برای ما يك سیاست استراتژیک

است. آمدن و نیامدن این نیروهای کمونیسم کارگری در اصل موضوع و اصل بحث تغییری ایجاد نمیکند. این نیروها بیایند یا نیایند این بحث بسیار مهم و تعیین کننده است. کمونیسم کارگری در جهان امروز برای پیروزی راهی بجز اتخاذ این سیاست و استراتژی ندارد. بنابراین اگر این نیروها متحد هم بودند و در شرایط امروز قرار میگرفتند باید می نشستند همین سیاست را مبنای فعالیت خود قرار میدادند. باید می نشستند فرهنگ، ادبیات، نحوه نگرش و چگونگی رسیدن به استراتژی سیاسی شان را براساس ضرورت های این دوره بازبینی میکردند و خود را برای وارد شدن به مصافهای جهان امروز آماده میکردند.

نسان نودینیان: مگر استراتژی کمونیسم کارگری يك دنیای بهتر و بحث هایی که منصور حکمت تحت عنوان کمونیسم کارگری مطرح کرده است کافی نیست؟

محمد آسگران: ببینید اینها که شما اشاره کردید مبنای فکری ما را تشکیل میدهند. طبعاً بحث های نظری، سیاسی، تئوریک مهمی که

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

درش ایجاد میشود که میتواند به سرعت حزب را به نیروی قوی و تعیین کننده در سرنوشت آینده سیاسی ایران تبدیل کند. با این تغییرات حزب میتواند جواب گوتر، آماده تر و صیقل یافته تر با مصافهای پیش رو مواجه بشود.

همینجا لازم است تاکید کنم پاسخ به نیازهای این دوران ساده نیست، اگر حتی حزبی وجود نداشت و حزب کمونیست کارگری هم نبود و این دوره اتفاق می افتاد باید کمونیستها فوراً جمع می شدند دور هم که یک حزب خاص این دوره را سازمان بدهند. حزبی که بتواند جواب نیازهای این دوره را بدهد. همچنانکه مباحث کمونیسم کارگری براساس همین ضرورتها در دوره خود مطرح شد. نیاز دوره خودش را جواب داد، یعنی اینطور نبود حزب کمونیست کارگری فقط نتیجه تئوریهایی منصور حکمت بود. بلکه تحولاتی در دنیای خارج از ما اتفاق افتاد. یک نیروهای اجتماعی معینی خارج از من و شما و منصور حکمت وجود داشت. این مباحث فقط توانست آن واقعیات خارج از ذهن ما را دقیق ارزیابی کند بررسی کند، راه حل نشان بدهد، تحزب بهش بدهد، راهی باز بکند و جواب ضرورتهای آن دوره را بدهد. مثلاً

یکی از اولویتهای مهم آن دوره این بود که کمونیسم و پرچم کمونیسم را نگذاریم زیر سایه دموکراسی خواهی و بازار آزاد و شکست "سوسیالیسم موجود" و غیره قرار بگیرد و این مهم بود. خیلی از سازمانها این کار را نکردند. حتی برایشان مهم نبود، تشخیص ندادند اصلاً این امر مهمی است. میخواهم بگویم این دوره باز هم تحولاتی در دنیا اتفاق افتاده است. من اسمش را میگذارم دورانی که انقلابات آزادیخواهانه شروع شده است. ماهیت این انقلابات علیه فقر و برای آزادی است. انقلابات علیه حکومتهایی که عمدتاً در همان کمپ غرب، کمپ دموکراسی، کمپ بازار آزاد بودند. میخواهم بگویم ضرورتها و نیازهای این دوره است که ما را به این بحث می رساند. تأثیرات این تحولات و این انقلابات بسیار پایدارتر و عمیقتر و همه جانبه تر از تأثیرات شکست بلوک شرق و عروج

فلسفه وجودیش الان قابل توضیح نیست. مانند دوران جنگ سرد نیست. به این معنا یک خلائی وجود دارد که کمونیستها هر جا که میتوانند باید خیز بردارند و بازبرگرا لایق این دوره باشند.

نسان نودینسان: خوب یک سوالی اینجا پیش می آید، شما گفتید دوره انقلابات آزادیخواهانه شروع شده است بحرانهای عظیمی در سطح دنیا و از جمله دولتهای خاورمیانه وجود دارد. همه ما این را میدانیم و مردم پیشرویشان روز به روز بیشتر و عیان تر میشود. فکر میکنید دردل این اوضاع دخالت مردم به نسبت ده سال گذشته چه تغییراتی کرده است؟

محمد آسگران: تغییرات اساسی و مهمی اتفاق افتاده است. دخالت مردم و به میدان آمدن مردم و تکان خوردن همان غول خفته مهم ترین فاکتور جهان امروز است. ببینید مثلاً دوره های گذشته مردم این نقش را نداشتند. حمید تقوایی هم در سمینار استکهلم گفت. و بنظرم اوژیکتیو نشان داد که یک دوره ای جنگ بین دو قطب شرق و غرب بود یا رقابت آنها بود، هر اتفاقی در دنیا میافتاد یا به یکی از این قطبها وصل بود یا عملاً متهمش می کردند که به یکی از اینها وصل است. حتی اگر مستقل هم بود ناچاراً به یکی از این دو قطب نزدیک میشد. بعد از اینکه سوسیالیسم موجود یا بهتر و دقیق تر بگویم سرمایه داری دولتی و استالینیسم شکست خورد، گفتند سوسیالیسم شکست خورد. بحث پیروزی بازار آزاد، دموکراسی، و پایان تاریخ و ... مطرح شد. ما می بینیم که همه اینها مثل حبابی بود که ترکید و تمام شد. این تفاسیر واقعی نبود، بالاخره تاریخ راه خودش را ادامه داد. زیرا طبقاتی وجود دارند، منفعتهای مختلفی وجود دارند، جنبشهای اجتماعی پایدارتر و اصیل تری وجود دارند. اینها تعیین می کنند جامعه به کدام سو و کجا برود.

بعد از این اتفاقات جنگ بین دو قطب تروریستی را شاهد بودیم. همین ترمینولوژی را خیلی از جریانات چپ همین الان هم قبول ندارند. اصلاً نقش اسلام سیاسی برایشان مهم نیست. حتی بخش هایی که از حزب کمونیسم کارگری

تحولات جهان امروز میبینم، اتحاد با این نیروها این جایگاه امروز را نداشت. ضرورت اتحاد را از این تحولات و نقشی که کمونیسم کارگری میتواند بازی کند، میگیرم، نه از هیچ دلیل و فاکتور دیگری. هر اتحادی اگر نتواند در خدمت پاسخ گویی به نیازهای جهان امروز باشد تأثیراتش موقتی است و میتواند حتی به افتراقات بدتر هم منجر بشود. اما داشتن این تصویر از تحولات در دنیا و وظایف کمونیستهای کارگری، کمک میکند این اتحاد نه تنها اتفاق بیفتد بلکه دورنمای روشنی هم داشته باشد. اگر مانع اصلی و تعیین کننده ای برای این کار هست نداشتن این تصویر است نه هیچ فاکتور دیگری.

نسان نودینسان: به این معنی که شما میگویید بایستی ما برویم خودمان را با دنیای پیرامون خودمان منطبق بکنیم؟

محمد آسگران: نه منظور من این نیست. بحث من این است که اتفاقاتی در دنیا افتاده است. این را به رسمیت بشناسیم، آنرا ببینیم و بدانیم که باید بازبرگرا لایق این دوره در دل این تحولات باشیم. بر این اساس برای جواب به این نیازها باید خودمان را آماده کنیم. خود را منطبق کردن شاید کلمه دقیقی نیست. براساس این نیازها باید خودتان را آماده کنید تا بتوانید جوابگو باشید. بتوانید بالاخره گلیم خودتان را از آب بیرون بکشید. اینطور نیست که نیروها، جنبشها و طبقات دیگر منتظر میشوند ببینند شما کی آماده میشوید. آنها کار خودشان را میکنند. شما هم باید این مساله را ببینید، باید به جنگ جنبشها و طبقات و نیروهایی بروید که همین امروز با وجود این همه تحولات عظیم که اتفاق افتاده است، میخواهند همچنان حاکم باشند. از راه های مختلف طرح و برنامه خود را تقویت میکنند. ببینید جنبش اشغال والستریت، پیش آمده است، جنبش ۹۹ درصدیها به میدان آمده است، انقلابات در کشورهای شمال آفریقا آغاز شده است و بعضاً هم به خاورمیانه رسیده است. علاوه بر اینها بحران اقتصادی چند سال اخیر بن بستی را ایجاد کرده است که بورژوازی هیچ جوابی برایش ندارد. استراتژی سیاسی برای بورژوازی و

جدا شدند تصویرشان از اسلام و اسلام سیاسی متحول شد. به نگرش چپ سنتی نزدیک شدند. اصلاً برایشان مهم نیست اسلام سیاسی بوده یا نبوده است. نه عروجش و نه افولش اینها را به کاری وادار نمیکند. فکر میکنند اصلاً نباید به این تحلیلها توجه کنند. اما واقعیت دنیای خارج از ذهن من و شما شاهد جدال دو قطب تروریستی بود و دنیا را تحت تأثیر جدال خود قرار دادند. ما داریم میبینیم جنگ این دو قطب، دنیا را تحت تأثیر خودش قرار داده است. یک جاهایی حتی وارد جنگ خونین شدند. یک جاهایی را ویران کردند، یکی آن یکی رابه عقب نشینی واداشته است. همین الان رقابتهاشان هنوز ادامه دارد. جمهوری اسلامی هنوز سر جای خودش هست. بعنوان پرچمدار این جنبش هنوز ادعاهایش را مطرح میکند و کم و بیش جدالش را با قطب مقابل ادامه میدهد. به این معنا جدال این دو قطب در دنیا اگر چه حاشیه ای شده است اما وقتی تماماً پایان می یابد که افول اسلام سیاسی به شکست قطعی آن یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی منجر بشود.

علیرغم ادامه این جدال دوره جدید با انقلابات اخیر سر برآورد و توجه ها را به خود جلب کرد. اینجاست که میگویم این تحول و آغاز انقلابات آزادیخواهانه "برای آزادی و علیه فقر" خیلی تعیین کننده است. نقش مردم اینجا مهم است. زیرا مردمند که صحنه را می چرخانند. اینجا دیگر بوش و خمینی و خامنه ای و بلر نیستند که تعیین میکنند که مردم مصر تعیین کنند که امروز دنیا در مورد التحریر حرف بزنند. دنیا در مورد انقلابشان حرف بزند، در مورد تونس همینطور لمبیبی همینطور و سوریه همینطور. نقش مردم برای آغاز تحولات در این کشورها تعیین کننده بوده است. اما اینکه سرنوشت خود این انقلابات به کجا کشیده شد، یک بحث جداگانه است که قبلاً در موردش حرف زدیم. باز هم اگر لازم شد در موردش حرف میزنیم.

اینجا میخواهم بگویم نقش مردم در اسپانیا، در یونان، در کل اروپا، در آمریکا با جنبش (اشغال

از صفحه ۲ **نکاتی در مورد اتحاد ...**

والستریست) و با جنبش ۹۹ درصدیها و در همه کشورهای انقلاب کرده متحول شده است. آن "غول خفته" تکانی خورده است و دنیا را به تحرك از نوع دیگر واداشته است. رهبری این ارکستر دیگر نه بوش و بلر و تاچر و ریگان و حماس و جمهوری اسلامی و حزب الله و القاعده بلکه همین مردم کوچک و بازار هستند. ممکن است بگویند نتیجه چی شد؟ پاسخ من این است که نتیجه اش هرچی میتواند باشد. ولی نفس به میدان آمدن این غول خفته و نقش ایفا کردنش تعیین میکند که دولتهای مختلف، سیاستمداران مختلف و جنبشهای اجتماعی مختلف کدام آهنگ را بنوازند و کدام ارکستر نوازندگی را آغاز کند. اما یک چیز واضح است هیچکدام از این انقلابات تا کنون به اهداف اصلی خود یعنی آزادی و رفاه نرسیده اند. سوال این است چرا؟ و ما چکار کنیم که این سناریو در ایران به نوع دیگری تکرار نشود؟ کسی که این سوال و پاسخ اجتماعی و طبقاتی آنرا نداشته باشد چیزی از سیاست و کمونیسم نفهمیده است.

فسان نودینیان: فکر میکنید کمونیسم کارگری بایستی به این شکل پیش برود، خودش را آماده بکند در اتفاقاتی که در سطح ایران و منطقه و خاورمیانه یا در سطح کشوری دیگری که قدرتش برسد دخالت های بیشتری بکند؟

محمد آستگران: ببینید کمونیسم کارگری از طریق حزبش دخالتش را دارد میکند. ما منتظر تصمیم کسی نیستیم و نخواهیم شد. خارج از خواست این یا آن گرایش فکری و نیروی اجتماعی، این جنبش و حزبش دخالت خودش را کرده و میکنند و حزب کمونیست کارگری کار خودش را دارد میکند. منتهی بحث من این است میگویم اگر اکنون بحث این سمنار مطرح شده و میگویم نیروهای کمونیسم کارگری میتوانند متحد بشوند، به این دلیل است که ضرورت و امکان این مسئله را میبینیم. این یک اقدام ضروری و در دل این شرایط برای پاسخگویی به نیازهای این دوره است. این نوع اتحاد مورد نظر ما جمع عددی چند نیرو و تعدادی افراد

با تجربه نیست، بلکه اتحاد حول یک سیاست کمونیستی و مسئولانه است که میتواند کیفیت بسیار بالاتری را خلق کند. برای این اتحاد ابتدا لازم است شرایط و نیازهای این دوره را ببینیم و برسمیت بشناسیم تا بتوانیم آن کیفیت را خلق کنیم. اگر این شرایط را به رسمیت نشناسیم، اگر خود این تحلیلها را به رسمیت نشناسیم وظایف کمونیستها را در این دوره تعریف نکرده باشیم و تحولی را احساس نکنیم که باید در نحوه فعالیت و نگرش خود ایجاد کنیم، اتحاد هیچ نیروی بدون این صورت مسئله در خود کیفیت دیگری را خلق نمیکند. میگویم ابتدا نیاز تحول در خود را باید احساس کنیم. نیاز زمانه خود را باید متوجه شده باشیم و برای پاسخ به آن آستینها را بالا زده باشیم تا بتوانیم پاسخگوی نیازهای این دوره جنبش مان باشیم. کسی که با این نگرش به این موضوع نگاه نکند نیازی برای تحول در سبک و نگرش و فعالیت خود و طبعاً نیازی برای متحد شدن هم احساس نمیکند. من این گرایش را به عینه میبینم که مانع است. در خارج ما بسیار بیشتر اما در داخل حزب هم هستند کسانی که هنوز متوجه عمق و ابعاد این بحث نیستند. یکی از مخالفین این طرح نوشته است قبل از طرح بحث اتحاد باید حزب کمونیست کارگری خودش تغییر بکند. پاسخ من به این درخواست این است: بله حزب کمونیسم کارگری باید تغییر بکند ولی ۱۸۰ درجه در جهت عکس تغییری که این دوست ما نوشته است. زیرا اگر بر اساس نظر و تغییر کنیم باید به جمع "چه نباید کردها" تبدیل بشویم. در حالیکه کمونیستها برای "چه باید کرد" ها سازمان درست میکنند و سیاست گذاری میکنند.

من احساس و نیاز به تغییر را میبینم که وارد این بحث شده ام. میخواهم بگویم هر کسی که بخواید وارد سیاست در این سطح بشود و نیازهای این دوره را بخواید جواب بدهد حالا با هر تحلیل و ارزیابی که از خود و از دنیا و مافیها دارد، ابتدا نیاز به تغییر و تحول در خود را پذیرفته است. اما سوال این است

کدام تغییر و در چه جهتی؟ کسی که نخواهد وارد این دنیای تازه بشود و این صورت مساله را به رسمیت بشناسد و برای جوابگویی به نیازهای این زمانه آماده فعالیت نباشد، بهتر است وارد بازی در این میدان نشود. نیامدنش بهتر از آمدنش است. زیرا اگر بیاید در نیمه راه معلوم میشود هم وقت خود را تلف کرده است و هم مشغله اضافی برای ما هم ایجاد کرده است. بدون این نگرش و احساس نیاز، اتحاد این نیروها به درد نمیخورد. چون من میخواهم با نیرو و کمونیستی متحد بشوم که در صورت مساله شریک باشد. کمونیستی که بداند در دنیا چه اتفاقاتی افتاده است. بداند نیاز چیست، بداند که این دوره احتیاج به این هست که کمونیستها قدرتمندتر برای جواب به این اتفاقات و این نیازها باید به میدان بیایند. این تحولات را ببینند، به رسمیت بشناسد و خودش را برای جوابگویی به این مسایل آماده کند. ما امروز به نوعی از فعالیت و به کمونیستهایی احتیاج داریم که در این دوره و در این میدان بتوانند و بخوانند و بلد باشند بازی کنند. معلمی که خودش باید آموزش ببیند فعلاً نمیتواند مدرس خوبی باشد.

کسی که اینها را به رسمیت نشناسد و نبیند، آمدن و نیامدنش به تعدادی آدم محدود میشود. از نظر من این دیگر تعیین کننده نیست. یک دوره ای منصور حکمت میگفت من همفکر میخواهم، موافق نمیخواهم. این دوره هم چنین رویکردی روی میز هر کمونیستی قرار گرفته است. به نظرم یک دوره دیگری و با نیازهای دیگری و البته بسیار مهمتر و تعیین کننده تر این اتفاقات دارد میافتد. ما به هم فکر در این سیاست احتیاج داریم. اگر کسی همفکر در تبیین و پیشبرد این سیاست نباشد هر روز در فضای دیگری میتواند قرار بگیرد. میتواند بیاید، میتواند نیاید، آمدنش میتواند مثبت باشد. ولی دیگر این آن چیزی نیست که ما میخواهیم. آن کیفیتی نیست که ما میخواهیم خلق کنیم. لاف درک من این است این صورت مساله خیلی تعیین کننده است. این نیروهایی که خودشان را صاحب خط و سیاست میدانند و یا لاف تحلیلی دارند و

احساس مسئولیت می کنند و میخوانند جوابی به نیازهای زمانه خود بدهند، این صورت مساله را باید داشته باشند. پاورچین پاورچین نمیتوان پرچمدار و فعال این سیاست شد.

از نظر من بحث اتحاد گوشه ای و اتفاقاً گوشه بسیار کوچکی از این سیاست است. تا آنجایی که به اتحاد کمونیستهای کارگری میپردازیم منظور این است که با صورت مساله با سوال و با جواب شریک باشیم. طبعاً هر کس به سبک خودش میتواند این مسایل را و این نیازها را تبیین کند. من و حمید تقوایی هم وقتی با هم حرف میزنیم ممکن است اینجا و آنجا در بحثمان سایه روشن هایی وجود داشته باشد. اما جهت باید یکی باشد. منظور من نگرش ما در سطح ماکرو است که باید هم جتی و هم راهی را نشان بدهد تا بشود بر سر این سیاست در کنار هم میگریم قرار گرفت. اصل مساله از نظر من نه اتحاد این نیروها بلکه دیدن این دوران تاریخی و تحولاتی است که اتفاق افتادن است و یا در شرف اتفاق افتادن است. امروز مثل ده سال پیش نیست. یعنی حتی اگر کمونیستهای کارگری همه متحد بودند، منصور حکمت هم بود، نباید مثل ده سال پیش فعالیت میکردیم. باید بر اساس نیازهای این دوره تغییراتی در خود حزب ایجاد میکردیم. نحوه سازماندهی، نگرش ما به تحولات سیاسی امروز، ادبیاتی که به کار میگیریم، نحوه رهبری حزب و به طریق اولی رهبری جنبشهای انقلابی، و... همگی باید متحول میشد.

برای مثال یکی از ویژگیهای این دوره این است که دوران عروج رهبری کارزماتیک به سر آمده است. این دوره و زمانه را نگاه کنید: انقلاباتی در دنیا اتفاق افتاده است. همه آنها یک ویژگی را به ما نشان میدهند. در هیچ کدام از این انقلابات یک نفر کایز ماتیک مثل خمینی پیدا نشد. مثل لنین پیدا نشد. مثل نمدونم هیتلر پیدا نشد. چرا؟ این فقط به خاطر این نیست که این انقلابات اینطوری بودند و نمیتوانستند چنین رهبرانی داشته باشند. من با این مثالها میخواهم بگویم که دوره شخصیتهای پوپلر و کارزماتیک که تک فرد بتواند نقشی مثل

دورانهای قبلی یا نمونه مثالهای بالا در جنبشهای انقلابی و ضد انقلابی داشته باشد به سر آمده است. به نظر من دوره بوجود آمدن این نوع رهبران با آن درجه از نفوذ کلام و قدرت تاریخی گذشته است. ما اکنون در دوره دیگری هستیم. این دوره مدیای اجتماعی و امکان ایفای نقش همه شهروندان در سیاست و در همه عرصه های دیگر زندگی است و این امکانات تا حد قابل توجهی مهیا شده است. یک دنیا اخبار و اطلاعات در لحظات مختلف روزانه و در آن واحد و در هر ثانیه رد و بدل میشود. ده سال پیش و حتی چهار سال پیش این را نداشتیم. اکنون آدمهای مختلف نقشهای مختلف ایفا می کنند. نقش دخالت مردم در حکومت، در اداره جامعه، در اداره حزب، حتی در رهبری احزاب، دولتها، ارگانهای مدنی و... و حتی مدیریت و رهبری یک موسسه تولیدی و تجاری همگی اینها تغییر کرده و متحول شده است. این اتفاقات بزرگ در دنیا افتاده است، چپ ها و بویژه کمونیستهای کارگری نمیتوانند مثل دوران مارکس و لنین احزاب را رهبری کنند. یا حتی مثل دوران منصور حکمت نباید به نحوه رهبری کردن احزاب نگاه کرد. کمونیستها باید بدانند اتفاقاتی در دنیا افتاده است که آنها را هم شامل میشود. دوران منصور حکمت فیس بوکی نبود، توییتری نبود، یوتیوب نبود، اینترنت به این سرعت و به این ابعاد نبود که الان هست. نقش میدیای تصویری اصلاً قابل مقایسه با آن دوره نیست. این همه وسایل ارتباط جمعی و رسانه های موثر حتی پنج سال پیش هم تا این حد ایفای نقش نمی کردند.

اکنون هرکس میتواند، مثل من و شما در خانه خود یک تلویزیون و یا میدیای تصویری داشته باشد. هر کسی این امکان را دارد تصویری با مردم حرف بزند. هر کسی این امکان را دارد که همزمان از چندین رسانه اجتماعی استفاده کند. قبلاً این امکانات نبود. بنابراین اینها همه بر محیط اطراف ما تاثیر میگذارد. در سطح فرهنگ، نگرش و نقش و دخالتگری مردم و... اینها تحولاتی بنیادی است و تاثیرات خود را روز به روز بیشتر میگذارد. این مسایل یک تحول عظیم فکری

از صفحه ۳ نکاتی در مورد اتحاد ...

سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را خلق کرده است. بنظر من باید این مولفه ها را دید و به رسمیت شناخت و جدی گرفت. ما باید بدانیم که این امکانات تاثیرات بسیار عمیق و مهمی در جامعه بشری گذاشته و میگذارد. در خود همین انقلابات و در انقلاب آینده ایران تاثیر گذاشته و خواهد گذاشت.

فسان نودینیان: درست است. این به اصطلاح یکی از این مسایلی است که مشغولیات و کاری که حزب درون خودش هم باید بکند و خودش را آماده فعالیت در این دوره بکند. بنظر من استارت این نوع نگرش در این سمینار است که هم زده شد. امیدوارم بتوانیم بیشتر زوایای مختلف این بحث را بشکافیم و خودمان را آماده تر و جوابگو تر کنیم.

محمد آستگران: بخاطر همین گفتم که حتی اگر این اتفاقات دنیای امروز با وجود خود منصور حکمت هم میفتاد باید برای رهبری حزب و عروج حزب و کمونیسم در این دوران، سیاست گذاری جدید میکردیم. همیشه حزب یکی از موضوع کارهای منصور حکمت بود که تلاش میکرد آنرا بر اساس پاسخ به نیازهای زمانه خود متحول کند.

فسان نودینیان: الان هم همین طور است؟

محمد آستگران: هر رهبر سیاسی جدی و تیز بین و روشن بینی، که چشم به قدرت سیاسی دارد، باید حزب همیشه موضوع کارش باشد. مثل جنبشهای اجتماعی، مثل جامعه، مثل مخالف، مثل موافق، حزب هم یک پدیده اجتماعی است و تحت تاثیر تحولات دوران خود قرار میگیرد و باید این پدیده سیاسی را با نقشه و برنامه فکر شده هر روز باز تعریف و آماده رزم کنید.

فسان نودینیان: ممکن است در یک نشست دیگر و گفتگوی دیگری به این جنبه از مساله رابطه حزب با جنبش کارگری، با جنبشهای مدنی، با جنبشها و کسانی که بالاخره در اوضاع سیاسی ایران و منطقه خاورمیانه دخالت میکنند و نقش دارند و میخواهند موثر باشند و

تاثیر داشته باشند به بحث بپردازیم. اما نکته دیگری که هست این است بعد از این سمینار، اظهار نظرهایی شده است. بیشتر حول و حوش سیاستهای قبلی حزب حرف زده اند. یعنی حزب کمونیست کارگری سیاستهایش چطور بوده و باید تغییر بکند بحث شده است. هیچکدام از منتقدین وارد این بحث اصلی نشده اند. در صورتیکه این بحث دارد در مورد استراتژی سیاسی کمونیستها و قدرتمندی کمونیسم کارگری در ایران که بتواند در جغرافیای سیاسی جامعه بعنوان یک گرایش جدی و قوی مطرح بشود حرف میزند. منتقدین یا متوجه نیستند یا این را فعلا کنار گذاشته اند و بیشتر به اختلافی پرداخته اند که مشغله فکری آنها این است. فکر میکنید کجای این مساله ایراد دارد و این دوستانمان چکار باید بکنند که بتوانند جلوتر بیایند تا اینکه در جای خود و در زمان گذشته همچنان سیر کنند؟

محمد آستگران: قبل از اینکه وارد اشکالات این نوع برخورد بشوم من فکر میکنم که این رقبا کار مثبتی کرده اند. بالاخره نظراتشان را گفته اند. وارد بحث شده اند، توقعاتشان را گفته اند و در عین حال محدودیتهای فکریشان را میشود دید. میخواهم بگویم که اول کار مثبتی کردند بالاخره طرف سیاسی را دیده و شنیده فکر میکنند مهم است که باید با آن مخالفت یا موافقت کند. بعضا با بخشی از این سیاست مخالفت کرده اند، با بخشی موافقت کرده اند. همین که اینقدر احساس مسئولیت کرده اند و مسئله را مورد بحث قرار داده اند، برای من مثبت است. در اظهار نظر این رقبا میتوان محدودیتهای آنها را شناخت، مشکلات و معضلات این راه را شناخت، نقطه قدرتها را شناخت. به این معنا آن دوستانی که فکر میکنند حزب کمونیست کارگری باید تغییر کند، من قبلا هم گفتم: حزب کمونیست کارگری که سهل است اگر منصور حکمت هم بود باید تغییر میکرد. باید حزب کمونیست کارگری منصور حکمت هم تغییر میکرد. اما تغییر در جهتی که عرض کردم برای جوابگویی به

نیازهای این دوره، برای تبدیل شدن به یک حزب قدرتمند کمونیستی و آماده کسب قدرت در ایران. نه اینکه از حزب سیاسی به گروه نهمی از منکر تبدیل شویم. من فکر میکنم هر کسی و هر حزب و حتی حکومتی با توجه به نیازهای این دوره طبقه و جنبش اش اگر تغییر نکند به فسیل شباقت پیدا میکند نه پدیده ای زنده و بالنده.

من خطاب به این رفقای عزیز این است: میگویم اگر میخواهید همراه ما به این دنیای تازه بیایید باید قبل از هر کس خود شما متحول شوید. باید تغییر کنید. چون دنیا تغییر کرده است، چون صورت مساله تغییر کرده است، جامعه وقتی تغییراتی درش اتفاق افتاده است که همه دنیا را تحت تاثیر قرار داده است، یک حزبی در یک گوشه ای از این جهان اگر فکر میکند به همان سبک وروش و سیاست و سیاق قبلش باید فعالیت کند، بنظر من متوجه اتفاقات دنیا نیست. خودش را در گذشته فریز کرده است. این نوع احزاب و افراد میتوانند در یک گوشه ای باشند و بمانند و ابدالعمر و احتمالا دهها سال هم برای خودشان میتوانند با همفکرانشان حال کنند. اما دیگر ربطی به سیاست و تغییر دنیا نخواهند داشت. من میگویم رفقای مورد خطاب این بحث، بهتر است و به نفعشان است که تغییر بکنند. منتهی تغییری چی هست؟ اگر تغییر آن مسایلی منظور باشد که این رقبا تا کنون نوشته اند مثلا اتفاقات سال ۸۸ سبز و سیاه بود و ما باید به نیروی نهمی از منکر تبدیل میشدیم، پاسخ من این است که این نوع نگرش هنوز از سیاست و کمونیسم چیزی نفهمیده است. هنوز ویروس کوروش مدرسی آنها را رها نکرده است و دوران نقاهت آنها طولانی شده است. این ویروس میتواند یک بار دیگر فعال شود و این جسم نیمه مریض را کلا از پا در بیاورد. این هشدار است صمیمانه و از روی احساس مسئولیت، اما انتخاب با خود این رقبا است.

کسی مثل جمع مدرسی که افتخارات خود را از پیروزی خامنه ای و سپاه پاسداران و احمدی نژاد علیه مردم میگیرد، قباح کارش چنان برجسته است که چندان آبرو است. برای من این سیاست قابل

بحث نیست. قبیح است. من بحثی با چنین سیاست و تفکری ندارم. اگر کسی این اتفاقات دنیا را نبیند به قول حمید تقوایی از تاریخ جا مانده است. مسئله این است که کل پدیده های سیاسی، اجتماعی در جهان وارد دوران تازه ای شده و دچار تغییر شده اند. یک حزب کمونیستی حتی اگر جهتی درستی هم داشته است، نمیتواند با همان ساز چند سال قبل بنوازد و توقع داشته باشد که گوش شنوا هم پیدا کند. هنگامی که همه ما در حزب کمونیست ایران بودیم اتفاقاتی در خارج از ما افتاد که ما ناچار شدیم حزب کمونیست کارگری را درست کنیم. چون فکر میکردیم آن رفقای که آنجا ماندند نمیخواهد وارد این میدان بازی بشوند. بعدا حتی سال ۱۹۹۹ وقتی تعدادی از اعضا حزب کمونیست کارگری جدا شدند آموغی یادم هست گفتند این حزب کارگری نیست و در کارگری شدنش شکست خورده است و ما میرویم کارگری میشویم. خوب دیدیم سرنوشتان چه غم انگیز شد. من دوست نداشتم این بلایا بر سرشان آمد و نتوانستند ده نفر را دور هم متشکل نگهدارند. کاش میتوانستند یک جریان دیگری را شکل میدادند. حالا ما بالاخره با یک جریان جدی سیاسی چپ اما غیر کمونیسم کارگری مواجه بودیم. میشد در جامعه یک جایی شانه مان به شانه هم بخورد. اما چنین نشد و متأسفانه متلاشی شدند. هر دو سه نفری یک محفل چپهای قدیم مانده اند و با هم گپ میزنند. همه آنها به محافل گپ و گفتگو تبدیل شده اند. این سرنوشت این دوستان است. اما سرنوشت رفقای بعدی هم که همراه کوروش مدرسی رفتند میبینیم که تعریفی ندارد. متشکل ترینشان حزب حکمتیست است که صاحب هیچ عرصه اجتماعی و فعالیت اجتماعی نیستند. از لحاظ تشکیلاتی فاصله خود را با کوروش مدرسی نشان داده اند اما از لحاظ سیاسی هنوز باید تلاش صمیمانه ای بکنند که آثار مخرب آن سیاستها و مصوبات را از خود بتکانند. با این حال در جهت مثبتی حرکت کرده اند و باید امیدوار بود که از گروه نهمی از منکر به حزب سیاسی نزدیک شوند. برداشت من این است که تلاش میکنند در این جهت حرکت کنند. اما باید دید.

اما خارج از حزب حکمتیست که قدمهای ناکافی اما مثبتی در جهت درست برداشته است، هنوز کسانی هستند که در همان فضای قبلی مانده و به دور خود میچرخند چه آنهايي که سال ۹۹ رفتند و چه آنهايي که سال ۲۰۰۴ رفتند کسی نمیتواند آنها را قانع کند. لازم هم نیست وقت خود را صرف بحث با آنها بکنیم. زیرا بحث و جدل وقتی اهمیت پیدا میکند که یک سیاست و نظریه ای در جامعه موثر واقع بشود که با نقد آن بخواهیم این تاثیرات را خنثی کنیم. در صورتی که هم جمعهای پراکنده سال ۹۹ که به جگر زلیخا شباهت پیدا کرده اند و هم جمع فعلی کوروش مدرسی، آن چنان حاشیه ای و بدنام شده اند که اگر حرف درستی هم بزنند به دلیل بی اعتباریشان کسی رغبت نمیکند تمایل خود را به آنها نشان بدهد. بنابر این، بود و نبودشان برای کسی اهمیتی ندارد. کسی وجودشان را منفی یا مثبت جدی نمیگیرد. اما انصافا از میان جمعهای مستعفی سال ۹۹ جمع آذین-مقدم تغییراتی کرده اند و برای من یکی جالب بود. اینها دیگر نمیگویند باید رفت و از خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک دفاع کرد. نمیگویند مشغول سندیکاسازی بشویم. نمیگویند دوران تشبیت بورژوازی در ایران یک دوران طولانی است و دوره انقلابات نیست. نمیگویند دوره شعار سرنوشتی جمهوری اسلامی نیست و باید کار آرام سیاسی را پیشه کرد. بحث حکومت سرمایه و سرمایه داران و ... را بایگانی کرده اند. اینها همه احکام و تزه های بایگانی شده این دوستان است. اکنون حرفهای دیگری میزنند. همین حد از تغییر مثبت است.

ولی اینها متأسفانه نه نقدی به سیاستهای دوم خردادی قبلی خود کرده و نه به روی خودشان می آورند. نه توانسته اند خودشان را به یک جنبش معین وصل کنند و نه تلاشی در این جهت دارند. تکرار کارگر، کارگر هم برای کسی نان و آب نمیشود. تازگی کسان دیگری از جمع کوروش مدرسی و بعضا از حزب حکمتیست هم به همان ویروس کارگر، کارگری مبتلا شده اند ولی کسی آنها را هم جدی نگرفته و

از صفحه ۴ نکاتی در مورد اتحاد ...

نمیگیرید. یکی از اعضا حزب حکمتیست هم با همین ادبیات نپخته نوشته است در مورد سیاستهای این احزاب و حزب کمونیست کارگری "بعدا کارگران قضاوت میکنند!" من میگویم رفیق عزیز شما متوجه نیستید. کارگران قضاوت کرده اند. جامعه قضاوت کرده است. قامت سیاسی و تاثیرات و وزن هر کدام از ماها را ببینید و مقایسه کنید این یعنی بخشی از قضاوت کارگر و جامعه، به این معنا کسی فکر نکند جامعه بعدا قضاوت میکند، کارگر بعدا قضاوت میکند. پاسخ من به تکرار بی محتوای کلمه کارگر از جانب این رفقا این است: قضاوتها شده است و نتایج آن هم قابل ارزیابی است. کافی است فقط واقع بین باشید و به اطراف خود نگاه کنید و منظره هایی که از جلو چشمتان رد میشود را ببینید.

کسانیکه که عاشقانه کلمه کارگر را تکرار میکنند و کارگر را به یک موجود عجیب مریخی تبدیل کرده اند و آنرا تا حد "حجاریان و مجلس موسسان و نافرمانی مدنی و سوسیالیسم رم میدهد و دوستی با جلال طالبانی و بحران سازی در مرزها و ..."، "ارتقا" داده اند، بهتر است به خود جنبش کارگری نگاه کنند واقع بین باشند و ببینند چه اتفاقی دارد میافتد. متوجه بشوند دوره ای که همه این دوستان که امروز از حزب حکمتیست منشن شده اند با هم بودند که رهبرشان (کوروش مدرسی) اعلام کرد، "کارگران خر نشوید" ما نه آن وقت و نه اکنون نقدی از هیچکدام از این طیفها علیه این ادبیات ضد کارگری نشنیده و ندیده ایم. حالا ببینند که کارگران چه جوابی و چه کلماتی نثار این سیاست کردند و چه سرنوشتی برای این جریان رقم خورد. همه اینها برای یک انسان عاقل و البته متعادل که حسن تناسب در او نمرده باشد میتواند پند و اندرزهای زیادی داشته باشد.

علاوه بر اینها کسانی هم برای ثبت در تاریخ چیزهایی گفته و نوشته اند! من برای تاریخ هیچی نمیگویم، آنچه را گفته و میگویم برای پراتیک کردن همین امروز و برای تغییر دنیای امروز است. من

خواهیم شد.

این دوستان تا وقتی که متوجه این صورت مساله نشوند به نظر من ممکن است همچنان در فضای محافل و برج عاج نشینی کاذب خود بولند. آنها میتوانند در این قامت فعلی بمانند و راضی هم باشند. خودشان میدانند. بالاخره من یک حرف و یک سیاستی را فکرمیکنم درست است به قضاوت علاقه مندان میگذارم. دنبال جمع آوری نیرو و همفکر برای این سیاست هستم. این سیاست برای من استراتژی سیاسی این دوره کمونیستهای ایران است. بر همین اساس آماده شدن برای پراتیک کردن این سیاست قبل از هر کسی کاری است که بر دوش حزب کمونیست کارگری قرار میگیرد. به نظر من جنگ پیش رو سرنوشت ساز خواهد بود.

فسان نودینیان: ما یک ادبیاتی داریم برای عبور از مراحل مختلف همیشه کسانی که متوجه تحولات تازه نیستند را میگویم حافظین وضع موجود، شما میگویید نبایستی به وضع موجود راضی بود؟

محمد آسگران: اصلا نباید راضی بود. کسی که به توان و قدرت و امکانات و وضعیت فعلی خود رضایت داده است امرش نه تغییر دنیا بلکه قانع شدن به ایفای نقش گروه فشار بودن است. در حزب کمونیست کارگری هم هنوز تفکر قناعت به وضع موجود و لم دادن به دستاوردهای تاکنونی و تکرار افتخارات تا کنونی یکی از موانع پیشروی حزب است.

فسان نودینیان: اوکی، معلوم است که ادامه این بحث برای شما، یک موضوع استراتژیک نویسی است که میخواهید حزب و کمونیسم کارگری خودش را برای پاسخ به نیازهای این دوره آماده کند. یک گوشه این بحث چند ماه قبل مطرح شد و بحث شکل دادن به یک کمونیسم قدرتمند در ایران است، خوب بر اساس این بحث حزب کمونیست کارگری در روزها، ماه ها و سالهای آینده چه کاری بایستی بکند، که هم خودش را آماده پاسخ به وضعیت بین المللی و استراتژی مورد بحث بکند و هم به وضع موجود راضی نشود و واقعا

بتواند حضور یک کمونیسم قدرتمند را در جامعه تضمین بکند؟

محمد آسگران: قبل از اینکه وارد این جزئیات بشوم که پاسخ مشخص به سوال شما باشد یک چیزی مهم است و این باید نخ اتصال همه سیاستها و پراتیک حزب کمونیست کارگری و همه کمونیستهای کارگری در این دوره باشد. آن هم این است که سیاست و پراتیک ما باید طوری گفته و عمل بشود که اعتماد جامعه را بتواند جلب کند. در این دوره معین هر سیاستی حتی اگر با مناسبتترین و دقیقترین فرمولبندیها و آژتاسیونهای ناب هم بیان شود ولی به این امر توجه نکنند که اعتماد جامعه را جلب کند به هدف نزده است. من بر کلمه "این دوره" و "کسب اعتماد مردم" تاکید دارم زیرا ممکن است برای کمونیست مثلا دهه شصت شمسی در ایران اولویت هنوز این بود که صف مستقل طبقه کارگر و کمونیسم کلاسیک را و نقد پوپولیسم و خلق گرایی و ... را برجسته کند و مخاطبش هم نه جامعه بلکه یک الیت چپ و کمونیست بود که فعال جنبشهای دیگر شده بود. اما این دوره مخاطب ما عمدتا جامعه است. بویژه تلویزیون و ادبیات نوشتاری ما هنوز از این نوع تبلیغات و آژتاسیون فاصله دارد. هنوز به زبان چپی حرف میزنیم که مخاطبش خاکستری است خیلی دقیق به حال نمیزند.

لازم است تاکید کنم که جامعه فقط با حرف رادیکال به کسی اعتماد نمیکند. جامعه چند تا فاکتور برایش مهم است. یکی اینکه باور کند که میتوانید و قدرتش را دارید که با دشمن درگیر بشوید و پیروزی کسب کنید. یا به بیان دیگر جامعه قدرت گیری را در ناصیه تو ببیند. به این معنا رادیکالیزم باقدرت همراه باشد. پازلی از این استراتژی سیاسی که اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری نام گرفته است تنها هنگامی اهمیت دارد که در خدمت این استراتژی سیاسی باشد. خود این اتحاد حتی اگر تماما اتفاق هم بیفتد اهمیت اصلی آن این نیست که تعداد بیشتری از کادرهای کمونیست زیر یک سقف قرار میگیرند. اهمیت آن اینجا است که میتواند اعتماد جامعه به کمونیسم را کسب کند. و البته اینجا منظورم

رگه خاصی از کمونیسم است که به کمونیسم کارگری معروف شده است نه هر کمونیسمی و یا حتی نه حکمتیسم.

همینجا لازم به تاکید است که کلمه و یا اسم حکمتیسم با یک سیاست و جریان خاص تداعی میشود. علیرغم مضمون ایدئولوژیک و غیر سیاسی بودن آن، در میان جنبش کارگری هیچگاه جایگاهی پیدا نکرد و نمیکند. در همان سطح فعالین دانشگاهی هم اکنون نه تنها پدیده خوشنامی نیست بلکه با هیچ تحولی این اسم شانس کسب اعتماد مردم را ندارد. این نتیجه یک دوره معین از سیاست و تاکتیکی است که تحت عنوان این اسم نتایج مخربی به بار آورد و چند پارچه شدن جریان حکمتیست که چند سال قبل پیشبینی کرده بودیم هم تنها یکی از آن نتایج است. اما از این هم گذشته این یک اسم ایدئولوژیک و غیر سیاسی است. چهار چوب و مبانی سیاسی و نظری این حزب هم با اسم کوروش مدرسی و سیاستهای او تداعی میشود. رفقای دیگر هر ادعایی دارند ممکن است درست یا نادرست باشد اما جامعه به کدهای درونی و ادعاهای افراد این احزاب نگاه نمیکند.

بنابر این بحث اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری بنظر من اهمیتش این نیست که چند نفر بیشتر دور هم جمع میشوند. حتما این هم مهم است زیرا اینها کادرهای کمونیستی هستند که هر کدام تجاربی دارند، هر کدام گوشه ای از جامعه آنها را می شناسند. همه آنها میتوانند موثر باشند. ولی اهمیت این اتحاد مورد نظر ما اساسا اینجا نیست. به نظر من اساس اهمیت این حرکت خلاف جریان اینجاست که اعتماد جامعه ای را قرار است جلب کند. زیرا تا کنون جامعه ایران به جریانات چپ نتوانسته است اعتماد کند. در تاریخ معاصر بعد از مشروطه که چپ در ایران پا به فعالیت گذاشته است، در بهترین زمان خود هم نیروی اپوزیسیون کم قدرتی بوده است. این بار باید جامعه احساس کند که این نوع کمونیسم فهمیم است. احساس مسئولیت میکند. سیاسی و جدی است. جامعه باید تصویری از کمونیسم ما بگیرد که می خواهد به معضلات جامعه جواب بدهد و برای

از صفحه 5 نکاتی در مورد اتحاد ...

این جوابگویی عقل جمع آوری نیرو و کسب قدرت را هم دارد. باید جامعه به این قناعت برسد که این نوع کمونیسم بلد است در جایی سر سخنان مبارزه کند و جای دیگر سازش بکند. در جایی پیشروی کند و در جای دیگر عقب نشینی کند. ما نباید نگران کدهای ایدئولوژیک نوع چپ مرسوم و سنتی باشیم. نباید طوری با جامعه حرف بزیم که ما را آدمها شق و رق و خشک مغز تصور کند که اواردی را حفظ کرده ایم و مرتب آنرا تکرار میکنیم. اینها را میگویم که تاکید کنم تصور بخش قابل توجهی از جامعه و حتی ایت جامعه از کمونیستها همان کمونیسم نوع چپ سنتی و ایدئولوژیک است. نه تنها این بلکه کمونیسمی که خنده و رقص و سسک و شادی و تفریح برایش غریبه یا تابو است و نمیخواهد با کسی در این موارد حرف بزند و همیشه قیافه عبوس و "جدی" به خود میگیرد که جدی تلقی شود، در کاتاکوری چپ اجتماعی مورد نظر من نمیگنجد. این عین چپ سنتی است. نوعی از مذهب است نه کمونیسم. هر وقت جامعه کمونیسم ما را از این نوع کمونیسم غیر اجتماعی، عبوس و ایدئولوژیک تمیز داد و مورد پسندش قرار گرفت آن وقت ما میتوانیم ادعا کنیم که به قدرت نزدیک شده ایم. جامعه باید این تصویر را از ما بگیرد که مباحث ما مختص چپها نیست. حتی محدود به کمونیستها نیست و تنها به آنها نمیخواهد جواب بدهد، اساسا جامعه و نیازهای همین مردم عادی کوچه و بازار مبنای حرکتش است. یاد آوری اینها مهم است زیرا من میبینم که ادبیات و آژیتاسیون و تبلیغات و سازماندهی خیلی از کمونیستها به همفکران خود محدود است. جامعه و نیاز جامعه برخلاف ادعایشان مبنای حرکت آنها نیست. حتی اگر از میان اعضا و کادرهای خودشان کسی سیاست دیگری را درست بداند و حرف دیگری بجز حرف "صاحب خانه" داشته باشد اگر پراتیک اجتماعی و طبقاتیش هم خیلی موثر باشد، او کافر میشود. همه این موارد و دهها مثال و نمونه دیگر را دیده و تجربه کرده ایم و ما باید از این نوع چپ سنتی و

محدودنگر با سرعت هر چه بیشتری فاصله بگیریم.

سرنوشت جریانات سنتی خارج از ما نمونه های تپیک و غم انگیزی از سرنوشت این چپ را به ما نشان میدهد و دیدن آنها میتواند عبرت خوبی برای باقی مانده این تفکرات در جنبش کمونیسم کارگری هم باشد. مثلا نگاه کنید سرنوشت طیف فدایی را، چند ده تا محافل چریک داریم همه شان آدمهای رادیکال و آدمهای شریفی هم هستند، اما کجای سیاست قرار گرفته اند. از اشرف دهقان تا توکل، از مدنی تا سامع و دهها نفر و محفل از این طیف در چهار چوب چریک فدایی و سازمان اقلیت و اتحاد فدائیان و هسته اقلیت و ... را نگاه کنید به کجا رسیده و به کجا میخواهند برسند. باور کنید به هیچ جا نرسیده و به هیچ جا نخواهند رسید. در بهترین حالت اگر شانس بیاورد تا چند سال دیگر کسانی خاطراتی از آنها بگیرند و یا بخوانند همین و بس. سرنوشت راه کارگر از این هم غم انگیز تر است. تازه اینها سازمانهایی هستند که هنوز در قید حیات هستند. سوال این است آیا کمونیستهای کارگری اگر سیاستی خلاف آنچه این چپ تجربه کرده است را در پیش بگیرند، سرنوشت بهتری از آنها خواهند داشت؟ جواب روشن است. متاسفانه در این صورت سناریو تکرار میشود. نسان نودینیان: شما فکر میکنید کل حزب به این بحث و چهار چوب نظری به این شکل معطوف هست؟ محمد آسنگران: نه متاسفانه اینطور نیست. من فکر نمیکنم حتی اقلیت بزرگی از حزب هم با این جهت گیری سیاسی همفکر باشد. اکثریت قریب به اتفاق حزب نشان داده است که با این سیاست توافق دارد. اما همفکر بودن و توافق کردن دو موضوع متفاوت است. با این حال فکر می کنم حمیدتقوایی چون این بحث را تا این سطح و با این استروکتور مطرح کرده است نقش کلیدی برای جا انداختن این جهت گیری میتواند داشته باشد.

منتهی برداشت من از سوال شما این بود که کل حزب يك تصویر واحد از این بحث دارد؟ پاسخ من این بود که نه، من تصورم این نیست

که همه ما يك تصویر واحد و روشن از این بحث داریم. چون این بحث اولاً تازه است دوما ایده اش از يك جای شروع شد که خیلی محدودتر از این بحث بود. یعنی ابتدا بحث نزدیکی این جریانات مطرح بود بعدا بحث اتحاد مطرح شد. سوما حتی سمینار رفیق حمید از سر وحدت نیروهای کمونیسم کارگری برگزار شد، نه طرح مبانی فکری و سیاسی این جهت گیری. بنابراین همه اینها خودش نشان میدهد هنوز ما داریم به سمت روشنتر شدن و روشنتر کردن زوایای مختلف این بحث میرویم. بسط دادن و تفهیم جوانب مختلف این سیاست تازه آغاز شده است. به این معنا طبیعی میدانم که اخیرا برداشتهای نادقیقی از این بحث مطرح شده است. همین نوشته هایی که اخیرا چه از کادرها و اعضا حزب و چه از رفقای خارج حزب منتشر شده است نشان میدهد که هنوز موضوع را نگرفته اند. هنوز در فضای دیگر و در دنیای چپ قدیم قلم میزنند. کسانی از کادرهای حزب هم از دید خود یار من شده اند، که هنوز نه همفکر بلکه موافق هم نیستند. رفیقی که در رسای انحلال حزب و درست کردن حزب دیگر قلم فرسایی کرده است معلوم است که هنوز صورت مسئله را هم متوجه نشده است. و یا رفیقی که با پرچم به حزب ما بیینوید و متحد کردن چپ ظاهر شده است در باغ دیگر و دنیای دیگر سیر میکند. تفاوت بحث من با این رفقا تفاوت دو متد و دو نگرش و حتی دو نوع کمونیسم کاملا مجزا از هم است. علاوه بر بحث رفیق حمید که در سمینار استکھلم مطرح شد، در میان اظهار نظرهای تا کنونی من تنها اظهار نظر رفیق مجید حسینی را جدی و سیاسی میدانم. بقیه نوشته ها چه موافق و چه مخالف به نظر من حتی صورت مسئله را متوجه نشده اند چه برسد به راه حل درست.

به همین دلیل فکر میکنم که این بحث هنوز باید پا بخورد. هنوز باید جوانب مختلفش روشن شود. نیروهای بالقوه مدافع این جهت گیری و این سیاست بنظر خیلی فراتر از این نیروهای موجود و مورد بحث است. منظورم این است که فراتر از کسانی است که در حزب حکمتیست و حزب کمونیست

کارگری و يك تعداد از رفقا و دوستانی که در خارج کشور و با این دو حزب نیستند است. خیلی فراتر از اینها است. يك نیروی اجتماعی وسیع، جدی و موثر هم اکنون در جامعه خود را چپ، کمونیست و حتی کمونیست کارگری میدانند و میتوانند از سر نیاز خود و جواب به معضلات جامعه که این بحث توان و پتانسیل آنرا دارد با این جهت گیری و سیاست همراه و همفکر شود.

نیرو، افراد و کمونیستهایی در جامعه ایران حضور دارند و میتوانند با این سیاست همراه و همفکر بشوند که فعلا یا با هیچ سازمانی نیستند و یا از سر کم اعتمادی به ما هنوز خود را با جریانات دیگر نزدیک میدانند. تعداد و تاثیر این طیف که عمدتا در جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی نقش دارند بسیار حائز اهمیت و جدی است. تعداد و تاثیر آنها چندین برابر اعضا و کادرهای احزاب و گروه های مورد خطاب سمینار (نیروهای کمونیسم کارگری) است. وصل شدن حتی بخشی از این طیف به این سیاست يك تحول کیفی و بسیار اجتماعی را خلق میکند. اگر ما بتوانیم این سیاست را خوب جا بیاندازیم و بر اساس این سیاست پیش برویم و بر این اساس سبک و روش و سیاست و استراتژی و سازمان و تبلیغات و ... خودمان را اتخاذ کنیم، نقطه عطف مهمی در جنبش کمونیسم کارگری میتواند اتفاق بیفتد.

اما به هر حال این مساله اینطوری مطرح شده است که میبینیم. معلوم است که برداشت یکسانی از این بحث و سیاست هنوز وجود ندارد. حتی رفقای که بر سر این سیاست با آنها وارد دیالوگ شدیم برداشت یکسانی از این سیاست ندارند. نوشته یکی از همین رفقا را دیدم که برای خودش يك داستان ذهنی را سر هم بندی کرده و با همان داده های کورش مدرسی به بررسی حزب و دلایل انشعاب و کمونیسم و غیره پرداخته است. او حتی یادش رفته است که در دوران انشعاب مدرسی پرچم مجلس موسسان و دولت حجابیان نافرمانی مدنی و سوسیالیسم مردم را رم میدهد و حکومت حزبی و ... را برداشته بود نه کارگر و انقلاب کارگری و ...

کسی که یادش رفته است اختلافات آن دوره از موضوع تعیین لیبر برای حزب بعد از منصور حکمت آغاز شد و همان بحث غیر مسئولانه صفتنیدیهای کاژی را درست کرد که بعدا مدافعینش همراه کورش مدرسی و تزه های عجیب و غریب او شدند، نمیتواند راوی دقیقی باشد. این رفیق ما در خیالات خود فضای درست کرده و در ذهن خود به دنبال درست کردن تئوری میگردد. تئوری اگر چه از نتایج فکر آدم است اما مستقیما به پراتیک انسانی و تحولات عینی پدیده های اجتماعی مربوط است و پدیده های خارج از ذهن را مورد بحث قرار میدهد. این رفیق ما هم پدیده هایش و هم تئوریهایش همگی ذهنی و غیر عینی هستند. با این حال من این را طبیعی میدانم زیرا این نوع رفقا از قبل هم با همین اشتراکات مباحث امروزشان با کورش مدرسی همراه شدند. اینکه در وسط راه دیر یا زود متوجه شدند که نباید دنبال کورش مدرسی میرفتند از انتخاب سیاست نادرست، آنها چیزی کم نمیکنند. حتی وقتی که ما با سعه صدر گفتیم که نمیخواهیم به گذشته برگردیم داستان انشعاب را به رخ کسی بکشیم و کیلومترها را صفر میکنیم. بعضی از اینها هنوز متوجه نیستند که چرا ما این حرف را میزنیم. ظاهرا هنوز متوجه نیستند که خود اینها نیروی انسانی چه سیاست مخربی شدند آن هنگام که پشت سیاستهای غیر کمونیستی و راست کورش مدرسی قرار گرفتند. دلیل ما این بود که کسی به خاطر انتخاب سیاسی غلط آن دوره لازم نیست که حساب پس بدهد و خودزنی بکند. بالاخره این رفقا هم متوجه شدند که نه آن انشعاب به رهبری مدرسی درست بود و نه سیاستهای او قابل دفاع است. حال یکی زودتر و یکی دیرتر متوجه این موضوع شد. مهم این است که آن سیاستها را هضم و خودی نکردند. وقتی که ما میگویم کیلومترها را صفر میکنیم و به گذشته نمیپردازیم خیلی مسئولانه و صمیمانه داریم راه نزدیکی و ممکن را به این رفقا پیشنهاد میکنیم. اما تعدادی از سر لالابالگیری و بی مسئولیتی میخواهند طلبکار ظاهر شوند.

از صفحه 6 نکاتی در مورد اتحاد ...

پاسخ من به این رفقا روشن است که رفقای عزیز! همراهی شما با کورش مدرسی تحت هیچ عنوانی و با هیچ برهانی قابل دفاع نیست. ما هم نمیخواهیم وارد این مباحث بشویم. اگر شما علاقه مند هستید لطفاً ما را از این جلد بیحاصل معاف کنید. البته بخشی از افراد حزب حکمتیست هنوز فقط شخص کورش مدرسی را قبول ندارند، سیاستپاش را قبول دارند. ما هم سرسازشی با این تفکرات عقب مانده و غیر کمونیستی نداریم

به هر حال بنظر من این بحث ما اهمیتش اینجاست که نیاز و آرزوی بسیاری از کمونیستها و فعالین انقلابی و خواهان تغییر وضع موجود را نمایندگی میکنند. بنابراین این نباید برداشت محدود و متافیزیکی از تاثیرات آن شکل بگیرد. گویا بحث فقط این است که یک تعداد به اسم کمونیست کارگری به اعضا و کادرهای فعلی حزب اضافه میشوند و یک حزب تازه درست میکنند. من میگویم کسی که بحث را اینطوری بفهمد نقض غرض است. بحث ما این نیست که تعدادی فقط فیزیکی اضافه بشوند و یا حزب کمونیست کارگری برود همراه تعدادی دیگر و نیروی تشکیل دهنده یک حزب جدیدی بشود. هدف این سیاست این نیست. اتحاد مورد نظر ما فقط میتواند اتحاد نیروهای پیشبرنده این سیاست باشد. خود این سیاست و تمامیت آن با یا بدون این نیروهای مورد بحث روی پای واقعی، مادی و ایزتکتیو خودش قرارداد و باید پیش برود و پیش میروند و فعالین خودش را پیدا میکند.

فسان نودینیان: همین را میخواستیم روشن بشود. این مستلزم برگزاری سمینارهای علنی بیشتر در کشورهای مختلف است و احتیاج به دخالت زنده تر کسانی است که علاقمند هستند به این بحث ها و فکرمی کم این فاکتوری است که میتواند ما را جلو ببرد و درعین حال خود حزب و مشغولیات رهبری و ارگانهایش را متمرکز بکند. اگر شما توضیحی در این باره دارید بفرمائید.

محمد آسگران: من تنها توضیح

این معنا بنظر من این دوستان در همان فضای فکری محدود نگرانه دوران انشعابشان از حزب دارند حرف میزنند.

اما تعدادی هم نوشته اند همه اشتباه کردیم و بیاییم از خودمان انتقاد کنیم. و یا طرح کمیک "احیای منصور حکمت و کمونیسم کارگری و ... " را باید در دستور قرار بدهیم. من این قالب های فکری و این نوع نگرش را نه جدی میدانم و نه قبول دارم. من از تمام سیاستهای کلان و مصوبات حزب تا حالا دفاع میکنم. نه تنها این، بلکه خیلی صریح و شفاف بگویم از تمام سیاست و جهت سیاسی مباحث دوران انشعاب و بعد از آن در نقد خط راست کورش مدرسی همچنان دفاع میکنم. سیاستهایی که مورد تقدم بود، هنوز مورد تقدم هستند. اینجا و آنجا ممکن است نادقیق و یا فرمولبندی آب بندی شده ای به کار بردم. اما جهت و سیاست و قطب نمای ما در نقد آن سیاستها تغییری نکرده است. حتماً اگر عقل امروز را داشتم اگر توان و دقت امروز را داشتم نحوه برخورد من متفاوت میبود اما سیاست و جهت همان است که بود. اگر با درک امروز آن اتفاقات تکرار شود حتماً با ادبیات دیگری، با فرهنگ دیگر و با نگرش دیگری برخورد خواهیم کرد. اما همچنانکه قبلاً هم گفتیم جهتگیری، سیاست و جدال جدی خود با آن مباحث را بخش درخشانی از تاریخ دفاع از کمونیسم میدانم. نه تنها آن جهتگیری ها هنوز برایم قابل دفاع هستند بلکه بدون آن نقدها امروز آثاری از کمونیسم کارگری لاقبل به این شکل امروزش وجود خارجی نداشت. کافی بود ما هم مثل همان رفقا دنبال کورش مدرسی و سیاستهای او میرفتیم. میتوانیم تصور کنیم که چه بلایی بر سر کمونیسم می آمد. به این معنا و با درک و تصور نتایج آن که ما اعضا حزب کمونیست کارگری هم اگر با کورش مدرسی همراه میشدیم آیا چیزی از کمونیسم کارگری میماند؟ کسانی که بخوانند صمیمانه این تاریخ را بررسی کنند نمیتوانند جدال ما با آن سیاستها را قلم بگیرند. چه برسد به اینکه طلب کار هم بشوند. بر اساس دیدگاه این رفقا ظاهراً همه اشتباه کردیم بیاییم و اعتراف کنیم که هیچ کس سیاست درست

نداشت.؟ پاسخ من به این رفقا این است نه عزیزان شما انتخاباتان غلط بود. اگر میخواهید درستی و نادرستی یک سیاست را هم به محک برزید. اثبات سبب در خوردن آن است.

منظره های امروز و فردا را ببینید تا متوجه اشتباه انتخاب سیاسی خود بشوید. اگر میگوییم وارد مباحث دوران انشعاب نشویم دلیل ما این است نمیخواهیم انتخاب سیاسی نادرست و خطرناکی که کردید و ما را با هزار زحمت و مشقات مواجه ساختید را به رویتان بیاوریم. نمیخواهیم تقویت خط راست و غیر کمونیستی کورش مدرسی را مرتب به رویتان بیاوریم. همان خطی که خودتان بعداً متوجه اشتباه سیاسی آن شدید و جمعی و فردی از آن صف فاصله گرفتید. رفقای عزیز انصاف و واقع بینی حکم میکند که بپذیرید در جریان انشعاب نیروی یک سیاست شدید که برای خودتان هم قابل دفاع نیست و به درست امروز خودتان از آن دفاع نمیکند. تنها مدافعین واقعی آن خط و سیاست اکنون محفلی

خانوادگی هستند که همچنان دور کورش مدرسی حلقه زده اند. آخر و عاقبت این جریان هم که میبیند و لازم به توضیح بیشتر نیست. ما ممکن است اینجا و آنجا سیاست و تاکتیک نادرستی هم در پیش گرفته باشیم. اما قطب نما و جهت طبقاتی و سیاسیمان درست بود و موقعیت امروزمان اینرا نشان میدهد. عمل و جایگاه امروز شما هم نشان میدهد که قطب نمای آن دوره شما عکس امروز بوده است. اما بحث امروز من این نیست که بیایم آن تاریخ را واکاوی کنیم و افتخارات و شکستهای آن دوره را سبک سنگین کنیم. زیرا واقعیت و جامعه از همه این فاکتورها عبور کرده است. همه ما هم به حکم تحولات اجتماعی خارج از ما قاعدتاً باید از این نوع مباحث و مشکلات عبور کرده باشیم. واقعیت این است که همه ما یک جای دیگری هستیم. در فضای دیگری و در یک دنیای دیگری و در دوران دیگری قرار گرفتیم. من به این دلیل دارم میگویم ضرورتی برای وارد شدن به آن جدالها وجود ندارد. کسی که وارد این مباحث گذشته و انشعاب میشود هنوز رو به گذشته دارد نه به آینده. من میگویم علاقه

و ضرورتی هم نمیبینم وارد آن مباحث بشوم. بخاطر اینکه هیچکدام از آن چهار چوبها چه آنجا که ما به قول او یا ما در سمت درست تاریخ ایستادیم و چه شما که در سمت غلط تاریخ قرار گرفتید اثبات دوباره اش دیگر جواب نمیدهد. پاسخ هیچکدام از معضلات امروز نیست. اینکه باز هم وارد مجادلات اثبات این بشویم که حق با کی بود؟ کی درست گفت کی غلط گفت، هیچ کدام جواب نیست.

تمام داستان این است که ما میگوییم امروز دوره تغییر کرده است، برای رسیدن به قدرت سیاسی کمونیسم امروز خصوصیات و ویژگیهای معینی باید داشته باشد. کل این احزاب باید متحول بشوند، به این معنا نباید در آن گذشته خودمان فریز بشویم. من از جمله کسانی نیستم که بگویم باید به افتخارات تا کنونی خود بچسبیم و به همدیگر مدال بدهیم و حال کنیم. من میگویم حزب کمونیست کارگری و همه شما هم لازم است به نیازها و ضروریات جهان امروز پردازیم.

فسان نودینیان: یک دقیقه فکرمی وقت داریم، کوتاه مکانیسم ادامه این دیالوگ را خارج از بحث های مبنایی و استراتژی که کردیم بالاخره تعدادی از رفقا استقبال کرده اند و خودشان را هم جهت مباحث این سمینار حمید تقوایی میبینند ادامه این دیالوگ و تضمینش چطور میشود باید چکار بکنیم بعد از این سمینار؟

محمد آسگران: بنظر من این حرکت و این بحث و این سیاست باید فعالین خودش را پیدا کند، متفکرین خودش را پیدا بکند. مبلغین و آژیتاتورهای خودش را پیدا کند. نظریه پردازان خودش را پیدا بکند و بروند تلاش کنند تا این مباحث را جابیاندازند و برای پیشبرنده جنبش کمونیسم کارگری تلاش کنند. خوشختانه اکنون دو تا حزب شدیم دیگر سه تا حزب نیستیم. علاوه مجموعه نیروهایی که با این احزاب نیستند. اما برای تفهیم و اتخاذ پراتیک از این سیاست باید کارهای مختلفی کرد. سمینار گرفت. جمع برایش تشکیل داد، نوشت، بحث کرد، جلسات

از صفحه ۷ نکاتی در مورد اتحاد ...

مشترک گرفت، جلسات غیر مشترک گرفت هر اقدامی در این جهت پیش برود کمک میکند گوشه ای از این بحث روشن بشود. حتی اگر روشن تر هم نشود کمک میکند موانع را ببینیم و بنشینیم و با هم وارد دیالوگ بشویم. با هم جدل کنیم، استدلال کنیم موانع را بر طرف کنیم. بنظر من همه این اقدامات لازم را باید پیش برد. اما اینرا هم بدانیم که جامعه منتظر پروسه طولانی و دلخواه ما نمیشود. ما همزمان باید بجنبیم و پاسخ نیازهای این دوره را با همان کسانی که همراه و همفکر این سیاست هستند آغاز کنیم. حزب کمونیست کارگری فعلا آماده ترین نیرویی است که میتواند این جهتگیری و سیاست را اتخاذ کند.

نسان نودینیان: با تشکر از اینکه در این مصاحبه شرکت کردید.

محمد آسنگران: با تشکر از شما که این وقت را در اختیار من قرار دادید.

دی ماه ۱۳۹۱

کمونیسم کارگری و جهان امروز (۲) نگاهی به تحولات جهان امروز

محمدرضا پویا: شما در مصاحبه قبلی اتان با نسان نودینیان اشاره کردید که شرایط سیاسی جهان عوض شده و برخی از این تغییرات از جمله دخالتگری بیشتر مردم در سیاست را برشمردید. بنظر میرسد خود این امکان یعنی مهیا شدن شرایط برای مردم که دست به قیام و انقلاب بزنند، بخشی از یک تغییرات اساسی تر در جهان است. بنظر شما به غیر از مورد بالا، چه مولفه های سیاسی دیگری در جهان تغییر یافته است؟ آیا یک قطب بندی های جدیدی در جهان بوجود آمده است؟

محمد آسنگران: اولین مشاهده

این است که بعد از ریختن دیوار برلین و پیروزی "غرب بر شرق" عملا دوران دو قطب جهانی به پایان رسید. اما بلافاصله سیاستهای نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا علم شد. حمله به عراق و دور زدن سازمان ملل بوسیله آمریکا به این دلیل بود که آمریکا میخواست خود تنها قدرت جهانی باشد. اما قدرتهای اقتصادی جهانی نقشی را بازی کردند که به آمریکا بفهمانند دوران ژاندارمی و قدر قدرتی آمریکا نه تنها بر جهان بلکه در غرب هم به پایان رسیده است. آمریکا به رهبری بوش پدر و پسر با لجاجت تلاش کردند این رویای آمریکایی را احیا کنند، اما نشد و در رسیدن به این استراتژی شکست خوردند. در جریان جنگ اول خلیج همراه نشدن اروپا و روسیه و چین و ... با آمریکا عملا این شکاف را واضح تر از قبل نشان داد و کاری از آمریکا هم ساخته نبود. به دنبال این تحولات، طولی نکشید که برای همین هدف جنگ دو قطب تروریسم جهانی (تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی) آغاز شد. آمریکا امیدوار بود این جنگ که معنای واقعی و ابژکتیوی هم داشت بتواند به همان استراتژی قدر قدرتی آمریکا کمک کند.

در ادامه این سیاست علیرغم سرنگونی طالبان و صدام حسین، شکست آمریکا در رسیدن به این هدف بر کسی پوشیده نیست. پیامدهای جنگ در عراق و افتضاح گواتانامو و رشد تروریسم اسلامی در عراق همزمان شد با زمین گیر شدن نیروهای ناتو در افغانستان. بنابر این آمریکا نتوانست به هیچکدام از اهداف استراتژیک خود برسد. حتی نتوانست نقش رو به افول آمریکا را ممانع بشود. وقتی بورژوازی آمریکا متوجه ناکامی سیاستهای جناح راست خود شد، یک قدم عقب نشست و اوپاما را به قدرت رساندند که محمل نقش متعادلتر بورژوازی آمریکا بود و دوران تحمیلی را بهتر میتوانست مدیریت کند. در این روند بود که همه مفسران واقع بین بورژوازی جهانی هم اعلام کردند که نئوکنسرواتیسم در آمریکا شکست خورده و نوبت جناح "معتدل و دمکرات و واقع بین" است. عروج

اوپاما به ریاست جمهوری آمریکا حاصل و نتیجه این تحولات است نه آنطور که ادعا میشود که گویا این انتخاب نشانی از "پیروزی دمکراسی بر نئوکنسرواتیسم" بوده است.

در جریان جنگ دو قطب تروریسم جهانی قطب اسلامی هم روز به روز ضعیفتر و ضربه پذیر تر شد. جمهور اسلامی به عنوان راس قطب تروریسم اسلامی هم در سطح بین المللی و هم در سطح داخلی بیش از پیش مورد تعرض و تحت فشار قرار گرفت. در جریان تحولات منطقه، طالبان در افغانستان از قدرت برکنار شد. در فلسطین حماس به دلایل مختلفی که اینجا لازم نیست به آنها بپردازم دست به عقب نشینی زد و سعی کرد خود را با کشورهای عربی متحد آمریکا همراه کند و این فاصله حماس با جمهوری اسلامی را نشان میداد. حزب الله لبنان با زیر ضرب قرار گرفتن اسد در سوریه و منزوی شدن داخلی و بین المللی جمهوری اسلامی ضربه کاری خورده و با احتیاط سعی میکند خود را به جبهه کشورهای عربی نزدیک کند.

در ادامه این روند جنگ دو قطب تروریسم جهانی با افول رهبران هر دو قطب عملا به پایان رسید. اینجا بود که مردم متمدن و مدرن جهان امکان اینرا یافتند که پا به میدان سیاست بگذارند. انقلابات کشورهای شمال آفریقا و تحولات سوریه بعلاوه تحركات ۹۹ درصدیها و به میدان آمدن مردم در یونان و اسپانیا و پرتقال و ایتالیا و ... تنها آغاز روند و دوره ای را نشان میدهد که من آنرا دوره انقلابات آزادیخواهانه و علیه فقر میدانم.

محمدرضا پویا: کل تلاشهای بورژوازی برای ایجاد یک نظام تعریف شده جهانی ظاهرا تاکنون به نتیجه قطعی نرسیده است. ترم "جهان چند قطبی" به همین وضعیت اشاره دارد. پوتین در جایی گفته است که اشکال جهان امروز اینست که قدرت اقتصادی بلافاصله در سیاست منعکس و به قدرت تبدیل نمی شود. آیا بنظر شما شکست قطعی اسلام سیاسی به عبور از وضعیت "بی قطبی" جهان کمک خواهد کرد؟ شما گفتید که اسلام سیاسی با افول

روبرو شده است، پس جنگ در سوریه را چگونه ارزیابی میکنید، کل ارتجاع جهانی در آنجا در مقابل اسلام سیاسی دست به سلاح شده است.

محمد آسنگران: در مورد قسمت اول سوال باید بگویم جهان چند قطبی با پایان جهان دو قطبی آغاز شد. زیرا در دوران جهان دو قطبی عملا دنیا از لحاظ نظامی، اقتصادی و سیاسی به یکی از این دو قطب وصل بود. وجود کشورهای غیر متعهد هم تغییری در این واقعیت نداد. اما با پایان این دوره یعنی بعد از شکست بلوک شرق، عمدتا قطبهای اقتصادی بودند که به جلو صحنه آمدند. نقش قطبهای اقتصادی تاثیرشان نمیتوانست مثل دوران قبل در سیاست و قطب بندی نظامی آن جایگاه را داشته باشند که یکی از دو قطب شرق و غرب داشتند. اتفاقا آمریکا با اتکا به قدرت نظامی تلاش کرد به تنها قدرت جهان بعد از جهان دو قطبی تبدیل شود و نتوانست. در این سیاست شکست خورد. علت شکست آمریکا اساسا افول جایگاه اقتصادی او و یا دقیقتر بگویم عروج قطبهای اقتصادی دیگر بود.

اینکه پوتین گفته است قدرت اقتصادی بلافاصله در سیاست منعکس و به قدرت تبدیل نمیشود ممکن است در کوتاه مدت اینطور باشد، اما در دراز مدت این حکم پایه محکمی ندارد. زیرا برتری قطب غرب بر قطب شرق و نهایتا شکست شرق نه نتیجه صرف برتری نظامی بود و نه سیاسی بلکه عمدتا اقتصادی بود.

بخش دوم سوال اشاره به جهان "بی قطبی" میکند. من ترجیح میدهم جهان چند قطبی را بکار ببرم زیرا قطبهای اقتصادی امروز یک واقعیت داده شده جامعه سرمایه داری هستند. هر کدام از این قطبها جایگاه ویژه ای پیدا کرده اند. مثلا چین را نگاه کنید نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ نظامی کسی را به خود جلب نمیکند و یا کسی را مطیع خود نکرده است. اما از لحاظ اقتصادی جایگاهی پیدا کرده است که حتی آمریکا و اروپا ناچار شده اند در مقابل او با احتیاط رفتار کنند. نقش مهم کالاهای چینی و تصرف بخش مهمی از بازار جهانی،

اکنون دیگر برای هیچ قدرتی قابل مهار نیست. نیروی کار ارزان و ثبات سیاسی و اقتصادی چین بعلاوه تکنولوژی مدرن آن، میدان بسیار جذابی برای سرمایه در جهان شده است.

اما اینکه افول اسلام سیاسی به عاملی برای عبور از وضعیت "بی قطبی" جهان بشود حکم درستی نمیدانم. زیرا جنبش اسلام سیاسی سهم خواهی این جنبش از جهان بود و با افول آن، این قطبی که اساسا یک قطب سیاسی بود کمتر اقتصادی، بطور کامل شکل نگرفته بود رو به افول نهاده است، تاثیر چندانی بر جهان چند قطبی نخواهد داشت.

مورد سوریه به نظر یک پازل از افول و نهایتا شکست اسلام سیاسی است. در این کشور انقلابی از آزادیخواهان آغاز شد. در مقابل این انقلاب معلوم بود که حکومت سوریه هدف تعرض است و طبعاً انتظار میرفت که با تمام توحش خود به مقابله با مردم بپردازد و پرداخت.

اما دخالت کشورهای عربی و ترکیه و حمایت غرب از اپوزیسیون دولت سوریه به دو دلیل بود و همه اینها رسمی یا غیر رسمی بر سر این دو موضوع به یک میثاق رسیدند. اول اینکه همه نگران شده بودند که بعد از سوریه نوبت بقیه کشورهای منطقه هم میرسد، و این یک کابوس برای همه این کشورها و دولتهای غربی بود. بنابراین باید کاری میکردند که نتیجه انقلاب را چنان زشت و خونی میکردند که دیگر معترضین و مردمان به تنگ آمده در کشورهای منطقه هوس انقلاب کردن نکنند.

دوم اینکه همه اینها از قدرت گیری جمهوری اسلامی نگران بودند و میخواستند با سرنگونی اسد این حامی جمهوری اسلامی را از میدان بدر کنند. البته هر کدام به دلایل متفاوتی این نگرانی را داشتند. زدن سوریه به شکلی که بتواند هم جمهوری اسلامی را تضعیف کند و هم انقلاب کردن مردم را امری غیر مطلوب جلوه دهد، هدف مشترک همه کشورهای مخالف اسد بوده و هست. بنابر این تقابل این کشورها با اسد عمدتا به دلیل مقابله آنها با جمهوری اسلامی است. چنانچه اگر اسد متحد کشورهای غربی و عربی بود با هر جنایاتی که میکرد چنین

از صفحه ۸ **نگاهی به تحولات جهان ...**

صفی در مقابلش شکل نمیگرفت. براساس این استراتژی آنها با کمک به نیروهای ارتجاعی مخالف اسد، عملاً توانستند نیروها و مردم انقلابی را حاشیه ای کرده و جریانات ارتجاعی را به جلو صحنه سیاست در سوریه راندند. چنانچه قدرت گیری نیروهای مسلح "ارتش آزاد" و جریانات اسلامی سنی مذهب، عملاً مردم آزادیخواه سوریه را از میدان بیرون کرده و جامعه را به صحنه جنگ دو جبهه ارتجاع تبدیل کرده است. به این ترتیب کشورهای عربی، ترکیه و کمک غرب دست به دست هم داد که مردم انقلابی را از انقلاب کردن نا امید کنند. چنانچه بخشی از همان مردم اکنون "آرامش و زندگی" قبلی را بر این سناریوی سیاهی که اکنون به آنها تحمیل شده است ترجیح میدهند. اینجا بود که صحنه سیاست در سوریه کاملاً متحول شد. البته مورد عراق هم چنین نتایجی داشت. اگر چه تحولات عراق در کاتاکوری تحولات اخیر نمیگنجد اما همین احساس پشیمانی از مخالفت با صدام حسین را بین بخشی از مردم بوجود آوردند. در عراق کنونی کم نیستند کسانی که در مقابل نا امنی فعلی آرزوی يك حکومت قدرتمند مثل صدام حسین را دارند که "امنیت" را به جامعه برگرداند.

در هر حال تحولات سوریه از یک سال و نیم گذشته یا به دوران تاریکی گذاشته است. چنانچه انقلاب توده ای و آزادیخواهانه مردم را به جنگ ارتجاع در مقابل ضد انقلاب حاکم تبدیل کردند. به این معنا من قبلاً هم نوشته ام، جنگ در سوریه برخلاف خیالپردازان و سطحی نگرانی که نمیخواهند واقعیت را آنطور که هست ببینند، اکنون نه جنگ انقلاب و ضد انقلاب، بلکه جنگ دو جبهه ضد انقلاب و دو جبهه ارتجاع است. با این حال تنها راه رهایی مردم سوریه سرنگون کردن اسد و به میدان آموختن دوباره مردم برای افسار زدن به همین نیروهای ارتجاعی مسلحی است که اکنون به کمک کشورهای حامیشان در سوریه میدان دار شده اند.

محمد رضا پویا: به مسئله سوریه باز میگردم. شما میگویید که پس از دوران جنگ سرد و نظم نوین و جنگ

دو جبهه تروریستها، يك جهان چند قطبی شکل گرفته است که "مسئله قدرت" عمدتاً اقتصادی است و در سیاست انعکاسی ندارد. ولی بالاخره برای ایجاد يك توازن قوای جدید در جهان دولت ها باید پا به عرصه سیاست بگذارند. اینکه چین از لحاظ اقتصادی آنچنان قدرتمند شده است که مابقی با احتیاط با دولتش رفتار میکنند، هنوز چیزی راجع به مکان چین در این جهان "چند قطبی" نمی گوید. همین امروز روسیه و چین برای بودن در خارومیانه و دخالت در سیاست، مجبورند پشت عمدتاً نیروهای جنبش اسلامی سنگر بگیرند. من مسئله افول جنبش اسلام سیاسی را کاملاً میفهمم ولی شکست این جبهه علامت سوال است. آیا بدون سرنگونی جمهوری اسلامی میتوان از شکست اسلام سیاسی حرف بمیان آورد؟ آیا شکست اسلام سیاسی آنگونه که در بالا از آن یاد شده، موجب نمیشود که کل صورت مسئله در خاور میانه تغییر میافتد؟

محمد آسنگران: فکر میکنم اینجا يك سو تفاهم ایجاد شده است. من در جواب سوال قبلی نگفتم که قدرت اقتصادی در سیاست منعکس نمیشود. تاکید من این است این انعکاس پروسه ای است نه آتی و بلافاصله. همچنانکه نمونه شکست شرق در مقابل غرب را مثال زدم. که اساساً نتیجه برتری اقتصادی غرب بر شرق بود. بحث اینجا انعکاس بلافاصله و مستقیم قدرت اقتصادی در سیاست بود. نه اینکه بی تاثیر باشد. قطعاً با سرنگونی جمهوری اسلامی و شکست قطعی اسلام سیاسی تحولات مهمی هم در جهان و هم عمدتاً در خاور میانه اتفاق خواهد افتاد. اما جهان "بی قطبی" یکی از نتایج آن خواهد بود.

در ضمن این امر واضحی است که جنبش اسلام سیاسی سیر قهقراش را طی میکند. ولی با این حال شکست قطعی این جنبش امری است که باید اتفاق بیفتد. اگر من میگویم اکنون ما در پایان دوره جنگ تروریستها و در يك دوره دیگر زندگی میکنیم، معنای آن روشن است. یعنی جنگشان پایان یافته

است. اکنون سیاست غرب بویژه سیاست آمریکا بعد از بوش تغییر کرده است. جنبش اسلام سیاسی هم بعد از ناکامیهای چند سال اخیر و موقعیت وخیم جمهوری اسلامی بیشتر از این که شعار "مرگ بر آمریکا" را سرلوحه سیاست خود بکند، دارد راه های سازش با غرب و آمریکا را مزمزه میکند.

با این حال جنبش اسلام سیاسی در کشورهای مختلف هنوز به جنایت خود ادامه میدهد و باید آنرا شکست داد. شکست این نیرو کار مردم متمدن و جنبشهای انقلابی است. همینجا لازم به تاکید است. علیرغم اختلاف و جنگ و جدال قطب کشورهای غربی و در راس آنها آمریکا با جریانات اسلامی به منظور شکست قطعی این جنبش نبوده و نیست. آنها فقط با بخش ضد غربی مهار نشده این جنبش مشکل دارند.

اگر جریانات جنبش اسلامی در کشورهای دیگر مثل ایران و افغانستان و غیره جنایتی بکنند به شرطی که کاری به غرب و منافع غرب نداشته باشند، میتوانند دوست و همکار و نزدیک غرب هم محسوب بشوند. سیاست غرب مهار کردن این جنبش است نه شکست آن. مذاکرات پنهانی آمریکا با طالبان يك نمونه بارز آن است. متفکرین بورژوازی در کشورهای غربی تئوری توجیه جنایات جریانات اسلامی در کشورهای غیر از غرب را دارند.

تئوری نسبیت فرهنگی یا مالتی کالچرالیسم در خدمت همین سیاست است. میگویند فرهنگ خودشان است و حقوق بشر آنجا نمیتواند هم ارز و مساوی حقوق بشر غرب باشد. یعنی اگر جریانات اسلامی زن را سنگسار میکنند و اگر دست و پا قطع میکنند و چشم در میاورند و در ملا عام اعدام میکنند و حلق آویز میکنند، در غرب يك تئوری وجود دارد که آنها را تحت عنوان "فرهنگ خودشان" توجیه کند و این جنایات قرون وسطایی را فرهنگ این مردم میدانند و میخواهند با این تئوری برای مردم قابل تحمل کنند.

محمد رضا پویا: چند نکته مهم کماکان در مورد مسئله جنگ در سوریه باقی مانده است. بنظر

میرسد که دول غربی بر سر يك دخالت متمرکز تر در سوریه به توافقاتی رسیده اند. بمباران کاروان نظامی سوریه توسط اسراییل، کلید دخالت مستقیم جبهه غرب را زد. از جانب دیگر جریانات مختلف مسلح تلاش میکنند جنگ را به لبنان بکشانند. حسن نصرالله از گسترش جنگ به لبنان اظهار نگرانی کرده است. آیا اولاً بنظر شما این تصویر نوید گسترش يك جنگ منطقه ای را میدهد و ثانیاً آیا جنبش اسلام سیاسی بویژه حزب الله و جمهوری اسلامی تلاش دارند از رودویی و "نبرد آخر" در این منطقه سر باز بزنند یا اینکه این اجبار به آنها تحمیل خواهد شد؟

محمد آسنگران: من فکر نمیکنم که این اتفاقات به جنگ منطقه ای منجر میشود. در ضمن اولویت جمهوری اسلامی و حزب الله در این دوره تقویت اسد و ماندن او در قدرت است. حمایتی روسیه و نقش چین در این بحران هم آنها را در این راه کمک میکند. دولتهای غربی هم با حمله اسرائیل به ستون نظامی اسد و... ممکن است توافق قبلی هم نکرده باشند. به نظرم گیر اصلی دولتهای غربی این است نیروی با قدرت نفوذ بالا در سوریه ندارند که متحد آنها باشد. زیرا جریانات اسلامی مخالف اسد اکنون دست بالا دارند و دولتهای غربی از قدرت گیری آنها نگران هستند. به این دلایل است که داستان این جنگ این چنین ادامه دار شده است.

محمد رضا پویا: اشاره کردید که دول غربی ناتوان از ارائه يك الترناتیو پرو غربی در سوریه هستند. سوال این است که آیا در شرایط کنونی جهان، تعریف توافق شده ای در مورد يك الترناتیو پرو غربی وجود دارد؟ در تقابل با اسلام سیاسی میشود رئوس مختصات این الترناتیو را برشمرد؟

محمد آسنگران: نیروی پرو غربی و الترناتیو پرو غرب در هر کشوری تابع توازن قوای نیروهای آن جامعه و امکانات دحالتگری قدرتهای غربی در آن جامعه است. پراگماتیسم غرب برای شکل دادن به این نیروها محدود به جنبش خاصی نیست. در جایی مثل مصر ابتدا تلاش کردند مبارک را نگهدارند. وقتی این

ممکن نشد، به ارتش اتکا کردند و امیدوار بودند ارتش را به جایگاهی برسانند که جامعه رضایت بدهد که ارتش ترکیب حاکمیت بعد از انقلاب را شکل بدهد. هنگامیکه متوجه شدند جامعه به این هم رضایت نداد در قدم بعدی به اتحادی از اخوان المسلمین رام شده و ارتش رضایت دادند. اما میبینیم که باز هم مردم کوتاه نیامده و حاکمیت جدید را هم به چالش نلبیندند. اکنون غرب هم مستقیم و غیر مستقیم در شکل دادن به آینده سیاسی مصر دخالت میکند و هم منتظر است ببیند توازن قوا به چه سمتی میرود.

در دل تحولات سیاسی جامعه، دولتهای غربی به امکانات و توان خود و نیروهایی که میتوانند با همکاری آنها اهدافشان را پیش ببرند نگاه میکنند. بنابر این اولین مختصاتی که برای سیاست مورد نظر غرب باید تعریف کرد پراگماتیسم غرب است. اما خط قرمز غرب نیروها و سیاستی است که بخواهند به حاکمیت سرمایه و مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکم بر جامعه تعرض کنند، نه هیچ نیرو و سیاست دیگری. غرب کلاً ترجیح میدهد اولین گزینه اش را از میان نیروهایی ناسیونالیست پرو غربی انتخاب و تقویت کند. اینکه نمیخواهد دوست ندارد جریانات اسلامی آن آلترناتیوی باشند که ناچار به همکاری با آنها باشد يك بحث است و اینکه ترجیح میدهد جریانات ناسیونالیستی اولین گزینه مورد نظرش باشند بحث دیگری است. در هر حال غرب يك سیاست پراگماتیستی دارد و به نسبت تاثیر و توان این نیروها، متحدین خود را انتخاب میکند. همچنانکه در عراق به حاکمیت مالکی که دوست نزدیک جمهوری اسلامی و خود را مرید خامنه ای میدانند رضایت داده است. در سوریه فعلی هنوز امکان بازی و مانور دارند. ابتدا سعی کردند با شکست انقلاب مردم سوریه، جاذبه انقلاب کردن را از بین ببرند. زیرا نگران بودند که این انقلابات به دیگر کشورهای عربی و ترکیه هم سرایت کند. تا کنون به این هدف رسیده اند و انقلاب را کلاً شکست دادند و انقلاب آزادیخواهانه مردم را به جنگ داخلی نیروهای ارتجاعی از

از صفحه ۹ نگاهی به تحولات جهان ...

دو طرف تبدیل کردند.

بخشی از سیاست حمایت ترکیه از اپوزیسیون سوریه هم از این جهت قابل توضیح است که خود را از تعرض مردم ترکیه کنار بکشد. انقلاب کردن را بی فایده و دلیل ویرانی جامعه و خونریزی و فاجعه انسانی قلمداد کند. متاسفانه تا کنون توانسته اند که این ذهنیت را در بخشی از جامعه شکل بدهند. زیرا در سوریه هم انقلاب را به شکست کشاندند و هم جامعه ویران شده و نا امن کنونی سوریه هیچ جذابیستی برای کسی بوجود نمی آورد.

اکنون و بعد از شکست انقلاب مردم سوریه دولتهای غربی و متحدین آنها در منطقه تلاش میکنند از یک طرف فشار بر اسد کم نشود و از طرف دیگر نیروهای سرکش و تروریست اسلامی را به این قناعت برسانند که همکار غرب باشند نه رقیب غرب. این پروسه فعلا ادامه دارد و کشتار مردم و ویرانی جامعه سوریه یک واقعیت تلخ و تراژیک است که این دولتها و جریانات دخیل دو طرف جنگ به آن شکل دادند.

محمدرضا پویا: در مصاحبه

قبلی اشاره کردید که دوره شخصیتهای کاریزماتیک بسر آمده است. برداشتهای مختلفی از این بحث شد. ملاحظیات طرح شده را چقدر درست میدانید. آیا جنبشهای اجتماعی در جامعه بدون راس و کله و رهبر میتوانند قد علم کنند؟

محمد آسنگران: متاسفانه هیچکدام از ایرادات و ملاحظاتی که از مخالفین این بحث تا کنون دیده و شنیده ام جدی و فکر شده نیستند.

عمقی ندارند و به شکل سنتی و آبدیت نشده مثالهایی را میزنند که ربطی به بحث ندارد. هر کدام از اینها ذهنیت خود را مورد حمله دیده و مقاومت نشان داده اند. انگار من گفته ام شخصیتها دیگر در تاریخ تاثیر ندارند. در حالیکه بحث روشن است به هر نسبتی که شهروندان جامعه امکان دخالت در سیاست، اقتصاد و فرهنگ و... پیدا میکنند، نقش برجسته تک اتوریته و فرد که در دوره های قبل و در تاریخ بشر کم نبوده اند رو به افول

میرود. یعنی دوران تک اتوریته هایی که نیشد حرفی رو حرفشان زد به پایان خود نزدیکتر میشود. برای مثال این نوع افراد کاریزماتیک و تک اتوریته در عرصه هایی که حتی تخصصی هم نداشتند حرفشان برای هوادارانشان فصل الخطاب بود، به تاریخ پیوسته است. بحث من این است که این دوره تمام شده است و با توجه به امکان دخالت شهروندان در عرصه های مورد علاقه، دوران این نوع شخصیتهای کاریزماتیک و تک اتوریته ای کم و کمتر میشود.

برای توضیح این مسئله جایگاه خمینی را نگاه کنید. یک آخوند کپک زده و از قبر برخاسته در جامعه ای مثل ایران برای یک دوره در همه عرصه ها حرف آخر را میزند. و همه میدانیم که در مورد اقتصاد و جایگاه اقتصاد چه جوك مسخره ای گفت. "اقتصاد مال خراست" ویا در مورد جنگ و شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" و بالاخره اعلام ختم جنگ و... همگی نشان از این داشت که چقدر جامعه از دخالت در تعیین سرنوشت خود دور نگاهداشته شده است. تا چه اندازه این آدمک به اتوریته بلامنازعی برای هوادارانش تبدیل شده است. هیتلر هم در دوران صدارت خود همین نقش را بازی میکرد.

از شخصیت منفی و جنایتکاری مثل خمینی و هیتلر هم اگر بگذریم به صف وسیع خوشنامها و کسانی که خدمتی به جامعه کرده اند نگاه کنید. پروفیسورها و متخصصین و دانشمندان عرصه های مختلف جهان امروز هم شامل این حکم میشوند که دوران تک اتوریته ها تمام شده و یا دقیقتر بگویم با سرعت رو به افول است. هر کدام از اینها اگر در قرن ۱۸ و ۱۹ و اوایل قرن بیست سرو کله شان پیدا میشود اتوریتهها و افرادی بسیار نامدار و معروف میشدند که در عرصه خود حرف آخر را میزدند. همه ما هنوز اسم کسانی در آن تاریخ در ذهنمان هست. اما در دنیای امروز این صف انقدر وسیع و عادی شده است حتی کشفیات اینها اگر چند ده برابر مهمتر از شخصیتهای گذشته باشد که هست ولی باز هم آن جایگاه نوع خود در تاریخ گذشته را پیدا

نمیکندند. اسم کمتر کسی از مغزهای متفکر که تحولات گنده ای در جهان بوجود آورده اند مثل آنها شناخته شده است. در حالیکه جایگاه و علم و دانش شخصیتهای امروزی بسیار بیشتر از پیشینیان است و کشفیات اینها موثرتر هم هست. تا جایی که وقتی "ذرات خدا" را هم کشف میکنند فرد یا افراد نایل به این کشف، جایگاه و اتوریته پیشینیان این عرصه را پیدا نمیکندند.

استیو جابز يك مثال از این نوع افراد است که با کشفیات و ابتکاراتش هم اپل و هم جهان را متحول کرد. اما در همان عرصه به اندازه پیشینیان خود معروف و اتوریته نظری و عملی و حتی علمی پیدا نکرد و نتوانست به تک اتوریته، حتی در عرصه خودش هم تبدیل بشود. چون این اتفاقات در اوایل قرن بیست و یک افتاد نه قبل از آن. دهها نمونه در عرصه های دیگر میتوان گفت که این نظریه را ثابت میکند.

در عرصه های دیگر جایگاهی که يك دکتر و مهندس قبلا در جامعه داشت را با امروز مقایسه کنید. اگر قبلا دکتر شدن و مهندس شدن و فیلسوف شدن و دانشمند شدن يك امر محدود و یا بعضا استثنایی بود امروز به يك موضوع عادی و عمومی تبدیل شده است و در هر جامعه ای چندین هزار و در جهان میلیونها از این آدمها حضور دارند.

از این مثالها که بگذریم حساسیت ظاهرا به افراد سیاسی کار و یا صاحب متد و تئوری است که در جایگاه برجسته رهبری سیاسی قرار گرفته اند. این موضوع است که عمدتا مخالفین را به عکس العمل واداشته است. در این زمینه هم باید بگویم داستان همان است که در مثالهای بالا نشان دادم. به عقیده من دیگر نه لنینی و نه مارکسی با آن اتوریته گسترده تکرار نخواهد شد. همچنانکه تکرار ظهور کسانی مثل ناپلئون و نادر شاه و... غیرممکن است. کلا با تحولات امروز جهان که حاصل رشد تکنولوژی و وسایل ارتباطی و دخالت شهروندان در سرنوشت خود است، چنین تک اتوریته هایی نمیتوانند شکل بگیرند. بحث اینکه کائنات از هیچ بوجود آمده است بزرگترین کشف تاریخ بشر است. اما

کمتر کسی اسم کاشفان این تحول بزرگ را میداند. زیرا در جامعه کنونی بسیاری از فعالیتها جمعی است و علاوه بر این دخالت شهروندان جهان در همه امور قابل مقایسه با ده سال قبل هم نیست. کسی که این تحول مهم را نمیبیند و یا درک نمیکند معلوم است به نتایج و پیامدهای آن هم نمی اندیشد و این نوع مباحث مثل شوک خواهد بود.

برای مثال جایگاه لوکزامبورگ و کولوننای و زتکین را مقایسه کنید با کسانی که متعاقبا برجسته شده اند و در عرصه مسئله زن قلم زده و فعالیت کرده اند. از نظر من سیمین دوپوار، مریم نمازی، مینا احدی، و... کسانی هستند که اگر برجسته تر نبوده باشند در همان حد پیشینیان خود در عرصه زن تلاش کرده ولی نتوانسته اند و نمیتوانند به آن اتوریته پیشینیان خود تبدیل بشوند. کما اینکه از نظر من شخصیتهای متاخرتر نقش اجتماعی مهمی داشته و در عرصه تئوری و سیاست هم بسیار روشتر و ابعاد فعالیتشان در زمان حیاتشان جهانی تر از سه نفر اولی است. اما هیچکدام جایگاه آنها را پیدا نکرده و نمیکند. دلیلش این است که اکنون دیگر کسی نمیتواند آن جایگاه را داشته باشد. دوران آن شخصیتهای کاریزماتیک و تک اتوریته ای تمام شده است.

بنابر این بحث این نیست که شخصیتهای معینی در تاریخ یا در جنبشهای اجتماعی اتوریته به دست نمی آورند و یا جایگاهشان برجسته نمیشود و یا اینکه آنها کار بزرگ نمیتوانند بکنند. بحث این است که به دلیل امکانات وسیع دخالتگری شهروندان هیچ شخصیت و حتی رهبر جنبش و دولتی نمیتواند جایگاهی پیدا کند که مثل تک اتوریته های تاریخ گذشته حرف آخر را در عرصه های مختلف بزند و به چنان اتوریته و اعتبار اجتماعی برسد که تک فرد نقش اصلی و بالاتر از عقل جمعی داشته باشد و اعمال نفوذ کند.

نمونه دیگر نقش و جایگاه کسی مثل اوپاما است. علیرغم اینکه اوپاما يك شخصیت با نفوذ در جنبش و حزب و طبقه خودش است و اسم و رسم او در جهان هم خیلی معروف شده است، اما هنوز آن اتوریته ای نیست که بتواند نه تنها

در جامعه بلکه در حزب خودش هم حرف آخر را بزند. و حتی اگر این کار را بکند هم در جامعه و هم در حزب خودش به مصاف طلبیده میشود و تحت فشار قرار میگیرد.

بحث این است که باید خوشحال شد که دوران ایفای نقش برای شهروندان جهان بیش از پیش فراهم شده است و دوران اعمال نفوذ اتوریته های تک نفره به پایان رسیده است. به هر نسبتی که جامعه به سمت دخالت گری بیشتر شهروندان در تعیین سرنوشت خود میرود به همان نسبت نقش فرد و تک اتوریته و انسانهای کاریزماتیک به حد معقول و توان معین فرد در آن جنبش و دولت و موسسه اقتصادی یا فرهنگی محدود میشود. این يك موضوع بسیار شور انگیز است که در جامعه بشری در حال اتفاق افتادن است. روند رو به پایان این پروسه را در همین انقلابات منطقه دیدیم که هیچ کدام از افراد، احزاب، و جنبشها نتوانستند به موقعیت انحصاری شبیه تاریخ گذشته چنین انقلاباتی دست پیدا کنند.

کسانی از سر مخالفت با این بحث حرف زده و یا همچنان با تعجب این موضوع را نگاه میکنند، با محدودنگری خاص و نگاهی غیر تاریخی این تحول را منکر میشوند و یا در دستگاه تحلیلی سنتی خود نمیتوانند ابعاد این تحول در دنیا را بررسی کنند. بعضیها حتی خطاب به من گفته اند مگر نمیبینید که فلانی و فیساری چقدر معتبر هستند و اتوریته دارند. انگار من گفته ام دوران شخصیتها در تاریخ تمام شده است. معلوم است این نوع مخالفین هنوز متوجه این تحول مهم جهان امروز نشده اند. متوجه نیستند که به هر نسبتی که امکان دخالتگری شهروندان جهان بیشتر فراهم میشود به همان نسبت نقش تک نفر و تک اتوریته کم رنگ و کم رنگتر و تا حد پایان آن پیش میرود. اتفاقا در جامعه کمونیستی همه شهروندان این امکان را پیدا میکنند که به نسبت توان و ظرفیتشان در خدمت جامعه و خلق آثار و امکانات نقش ایفا کنند و کلا دوران و نقش شخصیتها به شکل گذشته و یا حتی شکل ضعیف شده کنونی هم تمام میشود. همه افراد برابر در فعالیتهای مورد علاقه خود دخیل

از صفحه ۱۰ نگاهی به تحولات جهان ...

میشوند و استعدادهایشان شکوفا میگردد و دوران این نوع اتوریته های فعلی هم کلا به پایان میرسد. خلاقیتها وسیعا و در ابعاد کل جامعه عروج میکنند. شهروندان با عقل جمعی و تصمیم جمعی جامعه را اداره میکنند. اما متاسفانه امروز من شاهد "کمونیست" هایی هستم که نگران هستند که جامعه بشری در حال عبور و گذر از نقش تک اتوریته ها به جامعه ای با دخالت شهروندان است. اینها را من کمونیستهای سنتی و جامانده از تاریخ میدانم. اینها هنوز جهان و تحولاتش را با رسوبات ذهنیت تاریخ گذشته محک میزنند. مثالها و افق دیدشان به خود و گروه و جمع خود محدود است. لازم نیست در مقابل این نوع تفکر سنتی من کاری بکنم. روند تاریخی جامعه و سیر رویه رشد جامعه بشری این نوع تفکرات جامانده از تاریخ را حاشیه ای میکند.

محمد رضا پویا: اخیرا بحثی در مورد اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری مطرح شده است. آیا این بحث ارتباطی با شرایط متفاوت کنونی جهان دارد؟ ریطش کجاست؟ منظورات از نیروهای کمونیسم کارگری مثلا تنها حزب حکمتیست است یا صف وسیعتری را مد نظر دارید؟ آن نکات کلیدی و اصلی سیاسی نزدیکی این نیروها چه میتواند باشد؟ شما چه ارزیابی از این پروسه و نقش حزب حکمتیست دارید؟

محمد آسگران: این موضوع بحث مفصلی است که قبلا به آن پرداخته ایم. اساس و ریشه ضرورت این سیاست تحولاتی است که جلو چشم همه ما در جوامع امروزی در جریان است. متاسفانه تفاسیر نادقیق و دلخواهی بعضیها به این تصورات محدودنگرانانه دامن زده است. چنانچه رحمان حسین زاده در يك مصاحبه میگوید اگر این طرح را اساسا برای اتحاد با حزب حکمتیست آوردید راهش این نبود ... از این مباحث محدودنگرانانه و غیر تاریخی بگذریم. اجازه بدهید برای توضیح بیشتر این ضرورت چند نمونه از این تحولات را مورد بحث

قرار بدهیم. دوران جنگ دو قطب تروریستی با شکست سیاستهای آمریکا در عراق و افغانستان و کلا در خاور میانه و افول جایگاه اقتصادی آمریکا در جهان و بالاخره بحران اقتصادی جهان سرمایه داری و در ادامه آن شکست نئوکنسرواتورها در آمریکا که عروج کسی مثل اوباما فقط یکی از نتایج آن بود و حاشیه ای شدن نقش و جایگاه جنبش اسلام سیاسی و منزوی شدن جمهوری اسلامی به عنوان راس این جنبش، نمونه های مهمی از این تحولات هستند.

در ادامه این تحولات بود که اعتراضات میلیونی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی آغاز شد. به دنبال آن اعتراض و ناراضی مردم در کشورهای شمال آفریقا و انقلابات آزادیخواهانه مردم که مستقیما حکومتهای مورد حمایت غرب و بازار آزاد را نشانه گرفت. دیکتاتورهای حاکم در مصر و تونس و لیبی و یمن و بعدا سوریه و ... را به چالش طلبید. همه این اتفاقات را اگر در کنار هم قرار بدهیم متوجه میشویم که سیمای سیاسی جهان متحول شده است. به دنبال انقلابات منطقه مردم علیه جریانات اسلامی به میدان آمدند و تا کنون اجازه نداده اند جریانات نوع اخوان المسلمین و حکومتی که در این دوران انقلابی قدرت را از مردم ربوده اند تثبیت شوند. این اتفاقات اخیر در مصر و تونس و بعضا در لیبی که مردم اجازه نداده اند جریانات اسلامی تثبیت بشوند اساسا ریشه در شرایط متحول جهان دارد. تحولاتی که سیر رو به افو جنبش اسلام سیاسی در جهان فقط یکی از فاکتورهای آن است.

این فاکتور اخیر برای مردم ایران معنی ویژه و مهمی در اوضاع سیاسی دارد، زیرا راس جنبش اسلام سیاسی در ایران تعیین تکلیف میشود. بنابراین پایان دوره جنگ تروریستها نتایجی مهمی در تحولات جهان و جایگاه جنبشهای سیاسی دارد.

در ادامه این روند بحران اقتصادی جهان سرمایه داری مبنی بر بازار آزاد و بی اعتباری استراتژی سیاسی و اقتصادی این سیستم در انظار جهانیان و سردرگمی

استراتژیستهای بازار آزاد و دمکراسی، باز هم تحولاتی را در دل خود موجب شد که در جامعه بشری کم نظیر بوده است. عروج جنبش ۹۹ درصدیها و اتکا به نقش شهروندان برای مقابله با نتایج این بحران یکی دیگر از تحولات عظیم اجتماعی بود.

با در نظر گرفتن این تحولات عمیق در جهان و تاثیر آن در جایی مثل ایران، همه جریانات و جنبشهای سیاسی راست و چپ تلاش میکنند که جایگاه ویژه ای برای خود در جامعه پیدا کنند. هر کدام از این جنبشهای سیاسی به دنبال متحدین و نزدیکان خود میگردند که بتوانند آینده سیاسی ایران را شکل بدهند.

با ساقط شدن جمهوری اسلامی هیچ جریانی از جنبش اسلام سیاسی چه جناح تروریست آن و چه جناح "میانه رو" آن شانس اینرا ندارد که يك بار دیگر نقش تعیین کننده ای در سیاست ایران بازی کند. بنابراین دو جنبش سیاسی ناسیونالیستی و کمونیستی امکان و شرایط اینرا دارند که بتوانند خود را برای این آینده آماده کنند که نقش تعیین کننده ای ایفا نمایند.

مشاهده اولیه من این است که جریانات ناسیونالیست و راست و پروغری درک زمینی تر و واقعی تری از منافع طبقاتی خود دارند و به همین دلیل تلاش زیادی میکنند که به ائتلافها و اتحادهای ممکن جریانات درون جنبشی خود شکل بدهند. در این میان جریانات چپ بویژه جریانات چپ سنتی با این مشاهده تحرکی از خود نشان داده و دست به اقداماتی از نوع اتحاد چپ زده اند. ارزیابی من این است که این نوع اتحاد که گویا بر سر شکل دادن به "قطب سیاسی چپ" برای سرنگونی جمهوری اسلامی و رسیدن به سوسیالیسم است و کومله مبشر آن بوده است بیش از اینکه به يك قطب سیاسی منسجم و جدی شکل بدهد در خود نطفه تکرار شکست های قبلی از این نوع را در درون پرورش میدهد. زیرا نه اتحادی بر سر سوسیالیسم از جریانات متفاوت ممکن است و نه این جریانات نیروی واقعی و وزن سیاسی مهمی برای رسیدن به این اهداف را دارند. بنابراین این ما نه وارد این نوع اتحادهای ظاهری و بی خاصیت شدیم و نه فکر

میکنیم که راه مقتدر شدن چپ از این نوع طرحها میگذرد.

ولی با این وجود ما میدانیم که جریانات سیاسی يك جنبش و سنت نزدیک بهم که تصویر تقریبا واحد و قابل قبولی از پروسه کسب قدرت سیاسی دارند، میتوانند و باید با هم متحد بشوند. در غیر این صورت قدرتمند شدن هر تك حزبی با مشکلات بیشتر و در مدت طولانی تری ممکن است اتفاق بیفتد. اینها زمینه و بستر تحلیلی ما برای طرح اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری در يك حزب واحد بود. من با تفاسیر دیگری که شده است توافق ندارم. اصل بحث این است نه هیچ تحلیل محدودنگرانانه دیگر.

اما این بستر و تحلیل همزمان شد با تحولاتی که در حزب حکمتیست اتفاق افتاد. خط منحنی که باعث شد حزب کمونیست کارگری دچار انشقاق بشود اکنون شکست خورده و تماما به پایان عمر خود رسیده است. به يك معنی آن خط و سیاست دود شده و هوا رفت. ولی نیروها و کادرهای کمونیستی که از آن سیاستهای شکست طلبانه و پاسیو فاصله گرفته اند يك نیروی انسانی قابل توجه برای تقویت آلترناتیو کمونیستی میتوانند باشند. این نیروها محدود به حزب حکمتیست نیست. تعداد این نوع کمونیستهایی که به دلایل مختلف امیدشان به کمونیسم و رهای بشر از دست نداده و هنوز به تلاش برای عملی کردن آرزوهایشان مشغول هستند، کمتر از حزب حکمتیست امروز نیستند.

علاوه بر این نیروهای کمونیسم کارگری که از سابقه و تاریخ مشترکی آمده اند، و در قدم اول نزدیک شدن این نیروها و دیالوگ با آنها عملی تر و قابل دسترس تر است. ولی جهت اصلی بحث ما يك امر اجتماعی و فراتر از این جریانات است.

ما در جامعه ایران بخش قابل توجه و هزاران نفره ای از فعالین جنبشهای اجتماعی و بویژه جنبش کارگری میبینیم که خود را کمونیست میدانند و در عین حال خود را متعلق به نوعی از کمونیسم میدانند که مدرن، امروزی و منتقد چپ سنتی هستند. این نوع کمونیستها بخشی از جنبش ما هستند. اما برای متحزب شدن این

نیرو باید طرح و سیاست و راه حل واقع بینانه داشت و موانع سر راه آنها را باید دید و برای رفع این موانع تلاش کرد. بحث اینکه فراخوان بدهیم که همه این کمونیستها به حزب ما بپیوندند بحث تازه ای نیست و هر حزبی این فراخوان را داده و میدهد. اما واقع بینی ما و دیدن موانع این راه ما را به این سیاست رساند که در قدم اول باید با کل این جریانات و نیروها وارد دیالوگ صمیمانه ای شد.

هم نقاط ضعف آنها و هم نقاط قوتشان را باید دید. با بخش کوچکی از این جریانات که در خارج کشور هستند میتوان نشست و دیالوگ داشت. اما بخش اصلی و عمده این نیرو در داخل ایران است و دیالوگ با آنها از طریق همین نوشته ها و گفته ها ممکن است.

میدانم که همه این نیروها درك واحد و سراسری از این ضرورتها ندارند. ممکن است طرح و سیاست ما هم همه موانع سر راه را آطور که باید و لازم است نتواند برطرف کند. اما دیالوگ با این نوع کمونیستها و بحث بر سر راه اتحاد و شکل دادن به يك حزب قدرتمند کمونیستی قدم اول این تلاش است. ما به سهم خود این حرکت را آغاز کرده و برای رسیدن به این هدف تلاش میکنیم.

در عین حال همزمان منتظر کسی نمیشویم و برای تقویت قدرتمند کردن حزب کمونیست کارگری و تبدیل شدن به چنین حزبی که بتواند آلترناتیو معتبری در جامعه باشد و جامعه را از این برزخ کنونی نجات بدهد، باید تلاشمان را چند برابر کنیم. نه تنها این بلکه باید با يك رویکرد دیگری به این تلاشها ادامه بدهیم. لازم است تحولاتی در حزب ایجاد کنیم که همه کمونیستهای کارگری بویژه کمونیستهایی که هم اکنون در ایران دست اندرکار و فعال جنبش کمونیستی هستند به این قناعت برسند که راهی سراسر تر و نزدیکتر و کم درد سر تر از این نیست که به این سیاست اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری بپیوندند و از این طریق به يك حزب قدرتمند کمونیستی شکل بدهیم.

این نیاز جامعه است نه تنها به این دلیل که اتحاد همیشه خوب است و نه به این دلیل که کمونیستها

از صفحه ۱۱ **نگاهی به تحولات جهان ...**

باید متحد بشوند بلکه مظافا و بویژه برای جوابگویی به نیاز و ضرورت‌های زمان خود و در فرصت کوتاهی که هنوز هست باید این اتفاق بیفتد. در غیر این صورت جامعه منتظر ما نمیشود و جریان‌ات و جنبش‌های سیاسی معینی که آمادگی بیشتری داشته باشند سرنوشت جامعه را رقم خواهند زد. این بحث هم فراخوان و هم هشدار به کمونیست‌های امروز ایران است. لازم به تاکید است که اینجا منظور من نوع خاصی از کمونیسم است که با یک درک طبقاتی قصد دارد و اشتباهی اینرا دارد که در میدان سیاست و آنجایی که سرنوشت جامعه تعیین تکلیف میشود حضور داشته باشد و برای ایفای نقش خود اجتماعا و نه از سر ایدئولوژیک می‌خواهد خشتی رو خشت بگذارد.

میتوانیم از آن پتانسیل بالقوه آنها استفاده کنیم و به فعل در بیاوریم. اینها نه ادعا بلکه فاکت است که میتوان آنرا برشمرد. بسیاری از این دوستان که فعلا منشا اثری در هیچ جای جامعه نیستند قبلا در گوشه ای از فعالیت اجتماعی جایگاهی داشتند. در عرصه جنبش زنان، جنبش علیه اسلام سیاسی، حمایت از جنبش کارگری، حضور خیابانی در مخالفت با سیاست‌های جمهوری اسلامی تعدادی از آنها قبلا فعال بودند و کاری میکردند. اکنون نه در این عرصه ها اثری از آنها هست و نه در جنبش‌های جدی دیگری مانند جنبش علیه اعدام و جنبش مقابله با اسلام سیاسی و جنبش کارگری و... به یک معنی میتوان گفت آنها چند سایت دارند و تعداد معدودی از آنها نوشته جاتی منتشر میکنند. در گوشه و کنار جلساتی برای خود و رفقای خود هم میگیرند. از این محدوده که بیرون بروید اثری از آنها نیست.

در عین حال ما واقف هستیم که جریان مثل حزب حکمتیست با این سیاست و رهبری و کالیبری که دارد امکان و توان اینرا ندارد حتی صف خود را متحد نگهدارد. چه برسد به اینکه نیروی آلترناتیو یا حتی به حزب سیاسی جدی تبدیل بشود. جمع فعلی این حزب وحدت اعداد است نه یک حزب سیاسی منسجم و متحد بر محور سیاست معین و فکر شده. هر کدام از کادرهای آن به دلایل خاصی فعلا آنجا هستند. رهبری فعلی و احتمالا آینده این حزب و سنتی که این طیف داشته و حمل میکنند ظرفیت این را ندارند که بتوانند به یک کار اجتماعی جدی دست بزنند. نه اینکه الزاما نمیخواهند بلکه به دلیل سنت و فرهنگی که با آن بار آمده اند، چنین ظرفیتی نمیتواند داشته باشند. ما هم این ضعفها را دیده و هم نقطه قوت آنها را میشناسیم. اگر آن طیف در کنار نیروی کادری فعلی ما قرار گیرد هم آنها میتوانند خود را به یک فعالیت اجتماعی گره بزنند و هم ما

که صفی از انسانهای شریف در این چهار چوب سنتی ناکارآمد عمرشان تلف بشود. قبلا فکر کنم در سال ۲۰۰۵ در مورد حزب حکمتیست نوشتم که آنها نمیتوانند متحد بمانند و پراکنده خواهند شد. معلوم است که نه من غیب گو هستم و نه آنها به حرف من عمل کردند. بلکه مکانیسم اتحاد و افتراق جریان‌اتی از این نوع را باید شناخت. فعل و انفعال این دسته از جریان‌ات بیشتر از اینکه تحت تاثیر موقعیت جنبشها باشد، عمدتا بستگی به روانشناسی و ترکیب و سنتی دارد که آن جمع حاملش هستند. اکنون هم همان را در مورد یک شاخه از حکمتیست‌ها که مورد بحث ما است تکرار میکنم. شاخه کورش مدرسی که عمر سیاسیش تمام شده و با هیچ دکتر و درمانی معالجه نخواهد شد. اما این شاخه فعلی بعد از فاصله گرفتن از کورش مدرسی وسط دو صندلی نشسته است.

هیچکدام از سیاستهایشان اصیل و مال خود آنها نیست. بخشی را از کورش مدرسی حفظ کرده و به بخشی از سیاستهای ما هم نزدیک شده اند. ارجاعشان به مباحث منصور حکمت هم بیشتر شده است. اما از خودشان هیچ سیاست و تحلیل و ارزیابی دست اولی ندارند. عمدتا کپی برداری از سیاست‌هایی است که در دوران گذشته و به دلایل دیگری در حزب کمونیست کارگری و یا بعدا در حزب حکمتیست منتشر شده اند، اکنون کسی با تکرار آنها تکان نمیخورد. نقطه ضعف اصلی این جریان این است که از خودش چیزی برای گفتن ندارد. امری برای پراتیک هم ندارد. بنابراین با تکرار اینکه من آنم که رستم بود پهلون نمیشود به جایی رسید. اینها تناقضاتی ایجاد میکنند که این حزب را بی آینده میکند.

۱۱ آوریل ۲۰۱۳

شماره حساب و تلفن تماس برای کمک مالی**سوئد:**

Sweden
Post Giro: 6396060-3
account holder: IKK

برای کمک مالی به کانال جدید در سوئد همچنین میتوانید با فواد روشن با شماره تلفن ۰۷۰۸۲۷۱۴۵۳ تماس بگیرید، تا با دادن شماره حساب خود اتوماتیک هر مقدار که مایل باشید از حساب شما برداشته شود.

آلمان:

Germany
Rosa Mai
Konto. Nr.: 583657502
Bankleitzahl: 37010050
Post Bank

کانادا:

Canada
ICRC
Scotiabank
4900
Dixie Rd, Mississauga
L4W2R1
Account #: 843920026913

هلند:

Bank: RABOBANK
Darande hesab: FVIVN
Shomare hesab: 151350248
Adres: EINDHOVEN
IBAN No: NL774 RABO 0151350248

آمریکا:

Bank of America
G Street, Blaine, Wa 98230277
phone # 1-360-332-5711
Masoud Azarnoush
Account number : 99-41581083
wire: ABA routing # 026009593
Nrsswift code : BOFAUS

شماره حساب انگلیس**ویژه کمک از انگلیس و از هر کشور دیگر:**

England
Account nr. 45477981
sort code: 60-24-23
Account hold: wpi
branch: Wood Green
Bank: NatWest
NWBK IBAN: GB 77 NWBK6024235477981
BIC: NWBK GB 2L

سوالاتی دارید میتوانید با شماره های زیر تماس بگیرید:

از اروپا:

سیامک بهاری: ۰۰۴۶۷۳۹۸۶۸۰۵۱

کانادا و آمریکا:

فاتح بهرامی: ۰۰۱۴۱۶۷۲۹۷۲۵۷

مصطفی صابر: ۰۰۱۶۰۴۷۳۰۵۵۶۶

از ایران:

عبدل کلپریان: ۰۰۳۵۸۴۰۵۷۵۸۲۵۰

تلفن و ای مایل آدرس تماس با سر دبیر

Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

**اساس سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.**

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!